


۱۴۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ۲۶

بازدید شد

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۰۰۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب: تاریخ قدیم ایران	مؤلف: محمد دهری	شماره ثبت کتاب
موضوع: اسلام	موضوع: عبدالحسین	۸۶۴۳۹
۹۰۲۵		

خطی، فهرست شده
۹۰۲۵



بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابچه تاریخ قدیم و این است که چون علم تاریخ

یکی از علوم سر دهنده و پر فایده و دانستن آن بر هر فردی

از افراد مملکت مستلزم است خصوصاً تاریخ ملی که چوکی

اوضاع زندگی ملت آنها در تمدن امروز و دیروز داشته اند

بر ما هم که بنابر خاک ایرانیم آموختن تاریخ ملی مستلزم است

و جهت چون اول هر کس که تواند پسندد خوشی و ترقی بدین

این راه است به هر علوم مختلفه است و از آن علوم عموم تاریخ و

جزئیات است که محل ترقی و تمدن و برتری اردو و ایران و شرق

و اخطا و ضعف و مزایای تاریخی است و از این میان باید هر دو

با هم نزدگان است پس علم است آموختن آن به واسطه مطالعه ترقی

و تمدن و پند و راه رفع غلط فکرها و بیان را از خود جدا نمایند

مسلک و که حیات سیاسی مردم آنها در تمدن امروز و دیروز عالم داشته است که در هر زمان

است و چون زبان باری تاریخ و تمدن از علوم است که هر کس که بخواهد

تاریخ را بداند باید که از این کتابچه استفاده کند و از آنجا که این کتابچه

مجلس شورای ملی

۶۰۲۵



آنو لایع غیر از طراف و اقصای صفیها و غیره نمودند

مرحبت همی اکطیله جا *Heracles* ایستای دین با بر پوینر - تم ترین وقایع انقلابی و این استوای قوم دین بر پوینر باشد یعنی آن
راضی نهی و این بطریق ذیل مذکور است

[illegible]

بر اکلید: ایندیه از پنج گشت استی گشته ببال دیوین زیاده داشته و بر انداخته می نامیم. اکیدوس *Acylus* بطرف خاکستری است *Acia*
mevia - برادر است که زمین از پنج دیوین است حرکت کرده و درین هیئت است برادر فرزند است *Emarus* و
 گزنوش *Acaphron* و آیتوس *Acristidema* گشته نام گشته زمین را گرفته و است اکلید برش زنی بکر خوش و چون
 آیتوس و زمین را مرده بود و ولایت لکی بر زمین تسلط کرده غالب بر دیوین زمین بر زمین است و ولایت ایلید و اکیدوس بر
 که خود خود اتوین را و آجات است و ولایت آراکوی خال خود باقی ماند و باقی را در دیوین زمین است

تیرا من بعد از شهادت از هر کجایی که خود را گم کند باز بر دست شتران میانه *Shahzadeh* بر یک کین باقی این شتر که یونانی بودند با یکدیگر بجایی دیگر
 میامد و شتر که در آن وقت شتران را میبستند که بعد از دو ماه آنجا را گردید

سرکشت قدس رحمته علیہ ۱۰۴۵؟ - در اوقات اعلیٰ شایب پوچونر نیازی از مردم مقتصد بایستد تا یک مجلس طین بخورده بود و در این مجلس بفرموده:

خرایان یونان و بایک که در آن زمان که این خبر داده بودند که پادشاه هر طرفه جنگش نشود آن طرفه فاتح خواهد گردید که در آن پادشاه آن وقت بایک
میدان و ای بیست گردید و فعل صوفت بگویند و بنی قریش را که داشت و این دو را متصل ساخته و در آن وقت که خبر از شخصی مقتول با پادشاه آن بود موافق
فداده و آن کشتن خود بگویند کرده بدو را جنگ برگزیدند و آن او را سرتیبه و حضرت شدیدی این دین های یونان و یونانی های آن کشتن و کشته شدند و در
شاه صنی عیسی

[illegible]

اولین: از هلیوتا رودخانه Hermes را بدو دانسته شوق *ethylene* و *ethylamine* و نیز از کبوسیه
glyme در اسل و کربن *glyme* و نیز از کبوسیه رودخانه *glyme* از جاذبه جاذبه

ایونین نام جنوب اونیسم که جزیره رودکان بود از این مکتب در شهرهای معتبرتر داشته و با دقتی الی قید نموده Phocae مدیانه است
و اکثر مدینه ها را به واسطه دیسکل و کپرس و پارس می ریزد اینرا مشاهده

محل توقف درین : دیوبند یعنی : در جزیره رود کشمیر که *enide* و در اول و آخر آن است این قدر در اصل اسم این جزیره نشود و بعد از
جزیره که بعد از سلاوه جزیره گرگ است و درخت گولت آباد

[illegible]

الاستغاثه راجع بتأخير فوائدها

سیسلیان Schlicmann آرشه - تارین اواخر تقریباً بهیچ الحادی که مخفی بر ملاک تاریخی باشد از احوال سکه قدیمه یونان عبرت بخود غلط فراهی
خنده شهر قدیم در یونان مشهور است

و چنانچه در این کتاب نیز که درین باره از دفاع بلاد خود صرف نظر کرده و قلمه اتوم *Atome* که تمام ولایت منی مشرف است
 متحصن گردیدند و از آنوقت دولت هتاشه کرده جواب رسید که باید یک دختر از خانواده سلطنتی بفرستند و برای فدا شدن
 جهنم و عذاب قربانی کنند چون خبری که حکم فرموده می شد باید پیش با سپاهت فرار کرد و یکی از درویشان *Aristodemus*
 آریستودمس در خود او را وطنه بدست خود قربانی کرد و آنوقت منی با قوت قلب یافته و پارتها با یکس از پیشرفت خود پیش شدند
 و چندی بکشتن عبادت نمودند
 پس از مدت شش سال مجدداً جنگ را شروع کردند و پادشاه منی کشته شد منی با آفت آریستودمس را جای او بطلبست و پادشاه
 جدید منی قلمه اتوم را بخوبی دفاع نمود و خانه آله آراکادی و آراکوس بانی آله که کشت پارتها را فرستاده و یک جنگ بزرگ در قشون
 سپاهت کشت فاشی خورده
 منی با وحی رسیده بود که خداوندان حکمت منی را با تنهایی خواهند داد که بکسی سپاهت ملی در عهد زدن و قلمه اتوم که از منی
 بکسی متول تیه سپاهت شده و پارتها از مطلب اطلاع یافته و در سپاهت که از آنجا که فرزند یک نفر از پادشاه منی است که
 زودتر از منی با سپاهت یکی را در آنجا داشتند و پادشاه منی با آن یکی نایب داشت آریستودس اول بخوبی نیست آله سلطنت
 نماید و خودش هم بالاخره بواسطه بعضی علل و اتفاقات امید شد آخر منی و در خود را بخوبی و منی را قتلش را بدیدن
 غنا با یکس از پادشاه آریستودس این رویار اعلامت زوال داشت و در فرزند خود را در قهر و کینه منی از چندی پارتها
 قلمه اتوم را گرفته خراب کردند و بعد از منی که با پارتها و یونان در هاجرت بودند بقیه که در محل خود ماندند قلمه اتوم خود را
 متصدد شدند که نصف محصول خود را ببالین ببرند
 جنگ دوم از ه. ع. تا ه. ع. آله منی تقریباً سی سال بحال اطاعت بقیانند و از استیلا پارتها ضعیف و مخرب
 و متاثر همیشه و بعد از آنکه در طر خوش بودند مخصوصاً یکی از نجیب زادگان منی موسوم به آریستومنی *Aristomenes*
 مخفیانه مردم را بهای جنگ ساخته آله آراکادی و آراکوس را نیز بکشت خود حاضر کرد و گویند که کشت پارتها با سپاهت رقیب
 در عهد آله آراکوس که روی آن نوشته بود

این بر این مقام سپاهت است که پارتها از سباده این بر ضعیف و کشته افتاده از آراکون آله که در عهد پادشاه پارتها
 پیش فرستاده از آن طلب نمایند آنها چون به پیشرفت سپاهت منی نداشتند از راه شاعران موسوم به *Cystee*
 را با بیعت با سپاهت فرستادند اتفاقاً وجود این شخص برای آنها مفید افتاد و زیرا بواسطه این شخصیت و قدرت سپاهت پارتها را
 بالاخره مجاب به سر و سر شدند که خواستند آریستومنی را پادشاه قرار بدهند و آله منی نیز پیشرفت فطحت عنوان بر و آنجا و جنگ قدم منی
 خدمت کرد و طول این جنگ شش روزه اول بود زیرا که آله آراکادی و آراکوس نیز به هر یکی منی با پارتها جنگ میکردند
 و زود خود را اول که در جنگ *Alteny claud* در منی واقع گردید آریستومنی جنگ بزرگ دیگر بواسطه فسادت
 پادشاه آراکادی کشته خود را بعد از آنکه ای ناچار شد و مدت یازده سال پادشاهی کرد آریستومنی شهابی داخل خاک آراکون شده
 مقداری غنیمت بر میآورد و گاهی نیز میرشد به پادشاه خود استعلا میکرد و مکر و زبانه قتل و چنانچه قشون سپاهت شد و بواسطه
 ضربت شکی که بر منی خود را با یک نفر از پادشاه پارتها منی آنها را با سپاهت برده و چاه *Caed* که منی در آن
 میان افتاده افکنده و سایرین کشتی خورده شدند و آریستومنی محج و سالم بفرجه چاه سپید افتاد و کور است که در وقت غوطه آریستومنی
 کشته عاقبت در روی آلهای کشته خود کشته شد و با این پادشاهان منی سه روز در قهر چاه کشته عطر بزرگ بود و در یوم
 رومایی را دید که شمول خوردن غذا میباشند و قی ربابه نزد کشته آریستومنی و منی را گرفت و دنبال او رفت و از نورانی
 صوان آمده بود خود را بر آن انداخته و بواسطه آله آراکون که کشته شده بود از پادشاه اعمال نمایان خود و برای
 دفع اتوم قربانی بکافور خود *Helcatomph* انداخته و در (هر کس صد خود منی را بدست خود کشت بکفرانه کف منی عمل میداد)
 منی با در خصوص عاقبت کار خودشان پادشاه کردند جواب رسید بر وقت یکس از آراکون *Caagas* از روم خانه *Akela*
 آریستودس منی با یکی تعین خواهند شد (آراکون منی با یکی تعین خواهند شد) آله منی دیگر کشته شدند بزرگوار و خانه با در قتل
 از آنکه مقصود از افطار آراکون در این موقع منی دیگر آنست خلاصه در همان اوقات که جنگ آخر قی کنار روم خانه روم پادشاه منی
 آن داخل آراکون دیدن با بران آراکون از روم خانه آله آب خورد و زمان اصلاح منی گذارید
 فساد کمی در یک شب بواسطه طوفان و باران شدید مستعین قلاع را اسفوت شدند پارتها موقع انقراض پادشاه داخل قلمه شدند

صدا ز نهاد و گاه سنی دست نه در شجاعانیکه نه اما سپاهها بواسطه کثرت عدده بالاخره غلبه یافتند آری سنی چون مایوس شد
 با قیاده کجکریان جمع کرده زنده و پروردان را در وسط آنها قرار داده از خطه خارج شدند و با کادی رشت آنوقت سنی و دوباره
 سقوت پارتها و آرم غلبه آله را در املی جانکد دور دست جابجاست کردند چنانکه سنی از آنها مجبور بایستاد و دو
 قرن بدشتر از اهل *Francia* را تصرف آورده غلبه تمام خود من *de la France* نامیدند این شهر بعدا سر و جنبه
 سنی *de la France* گردید که حالیه هم همین اسم بود است

آله آکاوی خوشه آری سنی را سلطنت خود قبول نمایند و سر و غیره سنی گفت (من طلب سلطنت نمی بکنم زیرا که من با این دایره
 کسی که توانم بهای آنها را راحت نگذازم) آری سنی تا حدی همین سوال در اطراف لاکون متوصل بپارتها میشد بالاخره پادشاه جزیره
 رود در از این جهت کشت و آری سنی را با خود جزیره فرورد آری سنی در میانها بود

حکومت آله آکاوی و آکاوی قسم خطه ایست که بودند و باید که مگر خفاق داشتند اسپارتهای را از گرفت
 از جنگهای سنی یک قسمت از حدود جنوبی آکاوی را تصرف شدند و خوشه شهر ترنه را نیز تصرف نمایند آله این شهر مقاومت کردند
 بالاخره پس از مدتی جنگ اسپارتهای غلبه آمدند و بی توان شدند بقی شهر را هم تصرفات نمودند خطه بوسیله جنگی که هرگز ترا گذارند
 آله ترنه جزو متحدین اسپارته باشند و در موضع جنگ و از روی اسپارته حاضر شوند

جنگ با آری سنی بری تصرف ولایت سینی *gruvia* که بود و در این جنگ نیز اسپارته غلبه یافتند ولایت سینی تمام ممال شری لاکون
 را از آری سنی سرخ سلطنت و در جنگ و گریز و گریز آری سنی در تصرف خطه آکاوی و آری سنی از اینان قدیم بدو ایستادند
 انداخته اند

در قرن ششم دولت اسپارته تقریباً نفوذ خود را از ولایت سینی جزیره با و آکا و داشتند و در حقیقت مطیع او
 بودند و با این پیشرو و جنگهای مکرر سنی او را در قرن پنجم اسپارته اول و دوم یونان محسوب میشد و در سر قوم اسپارتهی با سیم
 رسید خاندان گز و کس با پادشاه لری و حدود اتحاد و با آن قوم بر آمد

اسباب غرق اسپارته و پیشرفت ایشان اخلاق عادات ساده و طاعت معلق نظم و شجاعت جسط بلن پستی آنها بود *

- فصل پنجم - تاریخ آتن تا جنگهای مقدس

آتن مرکز و پایتخت آتیک و آتیک ولایت کوپستانی و جنوب شرقی و یونان مرکزی شاطط حاکم آن شهر کلا مارلون و دره الوبیس
de la France و دره سفید باقی ارضی حاصل جنگ میشد

در قدیم آتن نام هر یک از قصبات یا یکک آتیک دارای حکومت عیده بوده و بطور مشرق و غرب که مکرده از هزار روایت یونانی تره
 حکومتهای مستقله قصبات آتیک را هم زنده و آنها را در تحت یک حکومت مرکزی در آورده یکی از قصبات کوچک را پایتخت قرار داده
 آتن نامیده و جدیدی موسوم بانا *Panathene* برای تمام آله آتیک مقر داشت

در دهه امروزیگان نوعی مختلفه آتیک ارضی میشدند باینکه از استقلال ولایت خود مرز نظر کنند نه با بنا دیده و حکومت مرکزی آتن
 اعتبارات زیاد نداشت و مجموع مردم ولایات در امور حکومتی با سید و رای و خاست آمد خواهند بود بزرگان قاعد شدند آنگاه
 ره مجلس شورای بلاد را محصل ساخته مجلس شورای مرکزی و آتن تربیت داد (بله آتیک مثل انعقاد مجلس شورای یونان را در مکان
 مقدسی قرار داده و از پرتانه *Pythone* میگفتند) تره پرتانه نامی شهری مختلفه بهم زد و کینه پرتانه مرکزی و آتن
 با صحت پس از چندی یکی از بزرگان مردم را بر تره شورا اند و در اجوبه بفراموشی گای او سلطنت کرد و کی جاحل کی باز
 سلطنت بنام او تره رسید این خانواده تا مهاجرت اولین نامحاکم آتیک را این اولین نامالک سنی بودند که پس از غلبه اسپارته بجاگ
 آتیک جلای یونان بودند برقرار بود آنوقت سلطنت بنام او *de la France* مقرر گردید و در آن آخرین پادشاه قدیمی آن لاکونا فصل او را
 دیده ایم از این خانواده بوده است تحت و تقم و ایات فوق و تحت معلوم نیست نقطه باید دانست که در میانها که آتیک یک دولت
 تشکیل میداده پس از آنکه دولت مرکزی و آتن برقرار شد تا مدتی وضع حکومت سلطنتی بوده و بعد جمعی بی تبدیل یافت است

شهر آتن - تره با قاصد آتیک فرنگ از بلاید و جنگ و سنی تپه ایست با شعاع صد و پنجاه شش متر از سطح دریاست طرف آتن بر مشرب زیاده و از خط
 از کجاست که برایش کمر است با لامیر شفا و قدیم آتن نامی این تپه صیدی برای آتش دارک ساخته بودند و در این تپه میبود که سلیقه از
 اثر جنگال پوزیدون از زمین پرده آمده نزدیک صید صاری دیده میشود که آری اسکود *de la France* سنی منزل کرد پس

نیامیدند اطراف ته دیواری مانند حصاری سین و تیریش ساخته بودند که در واره داشت که از برایشان نسبت داده و از این بزرگان
Pe'largicon میگفتند خواه این ته را اگر پول می شمر بالا نیامیدند در این آن ته را قیدی بود که متوجه بزرگ شده در زمان شده
نسب به اقوام آرشو سوم این گروه بوده و نسبت به آنکس شده

آرکونا Echontat - چنانکه در دیانت یونانی دیده شده بزرگان دولتی ملکه آنکس یعنی بودند بگو استقلال خود را از
دست داده و به صلح حکومت کردی آن بشو بهین جهت پس از مرگش که در کس سنگی درست آورده گوشتی که می لایق نیست هم باوشایی بروی
فرودگذاشته و جانشین آن سلطان خیز و او بشود و از او اولاد که در حق متب با گوشت Echontat حکومت نمایند خدای عیسی
ای گوشت داده سال قرار داد پس از آن مقام آرکونی را که در خانواده کرده پس سوره بی بود انجایی نموده دست از اینک سال میدود
کردند و هر یکی کشید که باین ترتیب هم گفتا نموده کثیر آرکون را بعد از نه فرمودند (نیز دوم قرن ششم) و اسیر شده و یکی را این آن به تقسیم
کردند بدین ترتیب آرکونش اپویم Epionyme رئیس دولت و نماینده فلک بود و سال را با نسبت میدادند آرکونش را Rea
رئیس ترغیفات بدینی آرکونش پولاکت Polemarqua رئیس امور اجه جنگی تیار آرکونش با عقب بتوت - Chesmo
Chesmo بوده و حکم بابت داشتند

جزئیات وضع حکومت این زبان درست معلوم نیست گویا مجلس شورای تیز وجود داشته که آرکونش با تصویب آن کار میکردند و امید این محکم
موسوم به آرکونا پاز و از بود تحصیل آن بر این خوشگل سکند و مقابل آرکون پول روی تپا موسوم به آرکونا پاز از قدیم الایام مبدی ساخته شده بود
در آن مبدیاتی از بزرگان آن بر بابت آرکونش را جمع شده محکم تشکیل داده این محکم افاض شتم قبل محکم میوه تپا کس محکم آرکونا پاز را
میدادند این نسبت میدادند

باید دانست که آشیانه صحرایی و اگر قلمی بی جارت باشد موجب غضب خداوند آن خواهد گردید و از او کفر قتل صبی و غضب و شتاب بر حقوق
محکم و حق تر جت و مل محکم آن تفاوت مکره

بدین حکایت سلفی را با آرکونا یا جمهوری اصل پس بزرگان انجام بابت باین نفوذ آنها را با پیش و شان فعل قتل صحرایشان کردید
بزرگان جارت بودند از ملاکین عده که با نسبت نمازده خود را میدادند این یا بهر آنان برسانیدند ابتدا خانواده های بزرگان

دیگر و ایالت آنکس مشرق بوده شد چنانکه آنها با خجسته آمده در آنکه پول در محکم که می کن گرفتند (در آن محکم بزرگان نیست - Abale
تحت محکم که بزرگان را از آنکس Creaniqua بنامیدند خانواده بنیاد و بزرگان را او با تیر Creaniqua میگفتند
(یعنی با شرافت نسب) بعضی از آنها اهل خود آنکس و عده خارجی بودند که از معتبرترین خانواده های نجاری آن آنکس بود - Alomno
میانند

در او قرن ششم بواسطه ضعف دولت بزرگان مردم بای قدری گذارنده پس خوشان طار افتاد و آن بون متصل در شان از فرانس بزرگان
بودند برای اصلاح حال خود مطالب قانونی نمودند پس خواهش حقوق و تکالیف خویش را در مقابل دولت بستاندند که اینجا موسوم به دراکون ۷
Dracem نامور وضع در ترمین فو این شد و قوانین را وضع کرد و وی انواع سنگی شمر نموده که این قوانین از فرط خوشتن و بی قاطع
مکروه چنانکه دو قرن بعدی را مورخین باینه گویند (قوانین دراکون با فون نوشته شده) و امر در نزد زبان فرانس لغت دراکونین
Dracorien یعنی خانه بهتعال شود

در این زمان یکی از بزرگان آن موسوم به Eylon که کثرت داری داشت نظر با شوال امور دولتی بخیال شطرت افشاوری با
هر آنکی خود فقط خود را بقررت آورد اهل آن ادرا محامره که در سیون و هر آنکس با جمله ای آذوقه از عسده عا و دست
بنامه عسده آینه بنامه بودند محاکم و deigach رئیس خانواده آنکس بنامه فرزانده محامین بود آنها در بنامه عسده ساینده
آنها بواسطه این بی احترامی که عسده را داده بود بوقت افشاوه شد آنکس بنامه از خاک آنکس فرشته اگلونید که برای برانست
دست رئیس خود آنها میداشتند (محاکم چون خواست تحقیق را برای محاکم از عسده خارج نماید آنها از ترس جان شان بیکه ریخته بجهت
آتش بسته سر آن را برست گرفته براه افتادند در همین راه میان پاره شد و وقت محاکم حقین کرد که به انواع تحقیر را از عسده
محرم ساخته اند آنها را با کت ساینده) اهل آن باین دلیل متقاعد شده یعنی برکت از عسده نفر برای محاکم محاکم شکل دادند خانواده
آگلونید بکم این محکم تعزیه افتاد باین اوقات طاعون در آن برده کرد آنها طاعون را کثیر گاه محاکم نسبت از دولت شاه
نمودند باعث دقت گفت باید از Eylon بنامه (ای میانه از اهل کرت و از اسرار نگاه بود و بنو نسبت از ارض را دفع
کند) خلاصه ای میداد آن آه پس از قربانیا و اویه زیاد و نفر مرداشی خوش است و و نفر جوان و اولیا به خاطر در بنامه آفت

نامرود پس و آریستوتل فرار از پشته و درین راه بسیار *parque* که در میان رقتی سینه نهاده بود پس
همه ها خاکست شده آریستوتل را در سگ کرده پس از سگواران و چاکر نموده

آئی با واسطه فنی که نسبت بخانه از پزیز است داشته و در جوان قاتل را خدائی دهن داشته استادی و بر جفت و ثبات جوانی
آنها ساخته بدیده و ایدالی بخواند

پس پس عبدالرحمن برادرش هرگز مودعت حاصل نکرد فنی سینه و خاکی و بر می نمود و از ادوات مردم نسبت بدیده و از پشته در این بین
خانواده معتبر انگونید یعنی روسای فرق آن که در حال بخیر بود موقع را سبب دیده و خاسته و از آن شود پس از آنها جواری
کرد و گاه از بسیار گشت و گشت بسیار با بر می داشت و گاه قتل و کشتن آنها فرستاد و در خلاصه پس از آن قتل زد و خود بخیر شد
چرا که او از آن سینه پس فرار کرده پادشاه ایران پناه برد ۵۱۰

بعضی اینکه خانواده پزیز است از کار افتاد و باز آمده است یعنی شریف از اگورس *Agors* که هوی خواه اقدار بزرگان بود
هرای کلون *clonine* پادشاه بسیار جانشین پس گردید و بر این بقعه آئی با کافی باقی حکومت فلان برقرار شد
کلیست *clisthene* پس خانواده انگونید طفراری عیار اختیار کرده بزرگان از اگورس را از کار اجتناب و نسبت آگوست
اول سخن شد و در معنی صاحب اختیار گردید و در از او پزیزی که عیار او نموده بود بر اعتبار است و در مودعتی افزود

کلیست از جهت کثرت فراوانی که داشت و واسطه اسلحه خنجر و سوز و دست آن خود مشهور باشد و از طرف پورب انگون
Alcmicon بد خانواده انگونید و از طرف در کلیست پادشاه معتبر تر سیرین *cyane* این ترتیب که گاه کس پس خانواده
انگونید که سیر انگون بود و در کلیست پادشاه سیرین را شرفی کرده و از آن تراویست کلیست بود و با تمام قتل پدرش باور سیر
و با تمام قتل خانواده انگونید و این قتل کرده اند که نیز خانواده سیر با شرفی که چون در گاه کس نایندگان گزین و از طرف
پادشاه لیری را که برای پشاره از طرف پوران آمده بود و در پزیزی شایان نمود که در کس او را بر بار خود هست و از پزیز
که در کس نسبت توان از انظار و سلطی ظاهر دارد انگون پس گشادی با صباهای زیاد و بزرگ ترتیب داده و بخانه از دست تمام صباهای

کلاه کش و دمان خود را از پدر بر گردانید که در کس استاده حال او خندید و جانی عیده با و در بطریق انگون توان انگون
و خانواده او انگونید اعتبار داشت

بیشتر در وضع حکومت سابقه ای است که از مراتب خانواده می باشد و گفته شده بود *quatin* که کسین این ترتیب را
برهم زد و خاک آتیک را از روی عده بردن و لفظ خانواده به برتر می بینم کرد و فرار او از برتر می بینم و فرغانه برای جفت
ساختن شده و بطریق برده اعضا سینه و فرافرد و عبات مجلس می را برده و بیکر برتر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم
عده می بینم و باید است باشند و فرافرد را در اثر *clonine* برای دست نیل آن بزرگ شد و از این امر در
خط و در مودعتی حق و عادت داشته و در برتر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم
پس از حقوق و اختیارات آن کوته سیران قتل کرد بود

سابقه خط و عادت معنی امضای خانواده قدیمی حقوق سیر می باشد و سیران در *clonine* و سیران سیران سیران تمام مردم از او را
بردن و لفظ نسبت خانواده کی سیران است *clonine*

بزرگان آن از این خبر و وضع را می بردند و از اگورس پس آنها که کسین پادشاه است آن را گرفت کسین و طفراری از
نزد پدری رفته و می مجلسی آن از اگورس را بریت قتل نمود آئی و کسین سیران سیران سیران سیران سیران سیران
استر سیر *clonine* - بطوریکه لفظ می شود پوره آن دو جا گشتن اغراض جاه طلبانه بزرگان بود که در کسین و در خروج خود
بجای ریاست آشوب بر پا نموده و با سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران
هر سیر که لازم شد و دست نامه را بعد از عوی و دست کرده سوال نماید آیس بر بقعه کی دارند و بخیر و برتر می بینم و برتر می بینم
همه او دردی است با سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران سیران
آن شخص مکتوم بود که دست و پای از ولایت آتیک بریدن بود و دلی او را که و ملاقه و همچنین اظهار است و محفوظ بود و پس از اختیارات
و پال تمام حقوق مکتوم خود را می شد این ترتیب بر سر رخ بزرگان می نمود تا به قتل هم محول بود و در این نظر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم و برتر می بینم

صوفی را که در دی آن رای میزنند تراکم *Ostracm* میگویند این نامست این ترتیب برتر استیم و دوم که در

فصل هفتم - دولت کوچک یونان - مستعمرات یونانی

ما تا کنون گفتیم که یونان بواسطه اوضاع جسمی از ابتدا دارای دولت واحد بوده بلکه هر دلاست که یک یا بیشتری حکومت معیده و
مخبرش باشند اینا ولایت یا شهر را میسند *Polis* میگویند سینه های یونان غالباً با یکدیگر رقابت خفیه میسند لکن یکی یونان
را بآن وقت میزدایی و عداوت و اعدای ایلان با یکدیگر حمل میداد که بعد اخصای یک ملت جامع باشند و فرقه و جدایی آنها در
اسو سیاسی محبت خارجی دارد

تا بحال تاریخ دواست بر گشت یونان منی هاست ذات را تا شروع جنگهای پیکه دیدیم اینک بطور اجمال یونان را بزرگ
از جنبه اهمیت در دو قسم واقع میسند در یک قسم خط در اویم که از گویم و در بلو چوین

ولایت آگونی واقع در مرکز یونان و در مرکز نیمه جنوبی است که در یک قسمت معیده دارند و در مرکز یونان یا *Attica*
در نزد *Attica* همواره یکش و عدال بود

ولایت اید که مال خیز زن شاه بود و بر است بواسطه اهمیت دارد و بر تمام زوای در آن ناحیه یکش جمع میسند
ولایت آگونی معتمد بخیز زن بوده و خارج از حدود خود اثره ای ندارد

شهر سیون بواسطه غلات و سوغات با شهر است و شاه تاد اسطون غنم میسند و از قوم دین در آن صنعت میکرد و بعد از آن قوم
ایا که اس *Attica* است و صاحب یونان آخرین پادشاه از خانواده اریاکوین است که بواسطه بعضی نسبت با گریون
و یونانی که داشت شهرت داشت این پادشاه در فرودگاه ملکی آبی داده و با سبب شامبه ناد و جرمی که بای و طرس نمود بعضی من میسند
که ولایت بر گشت تمام او میسند

شهر کورنت در محل شکوگشت واقع است و در ساحل صبح و در بندر تجاری دارد که کن آنهای در جنگی دست کرده و از آنجا میسند
بسیار بندر دیگر میزد این شهر بواسطه موقع مناسب خود دارای تجارت عمده گردید و کوچ نشینان آن جزیره سیل شهر را گزید

را بنا کرد و در وقت از جزیره که سیران سکون نموده ایلان کورنت خود را صوفی و یکی قمار میسند و معادن مکی دست اندر دست
در این پادشاه است (*Boaschiade*) شهر کورنت در قرن ششم دهم منی است و بعد از آن پادشاه که در آنجا
تمام بود از اهمیت یافت و برای خط تجارت خود و در مقابل تجارت آن با پادشاه متحد گردید

در اوایل تاریخ از دین با رسوم به باکیه *Boaschiade* دین ترس داشت میکردند در قرن ششم یونان *Boaschiade*
طایفه مزبور را از سلطنت انداخت و سلطنت را بر سر خود برداشته و بر سر خود سلطنت میسند و در آن منی در آن منی سیدانه حکومت کرد و از او و خانواده اش
را بر سر و بقیه گفت پس از او پیش *Boaschiade* سلطنت سید بر دین تمام و در دین دیگر عادل و غیر عادل و هر حال اقتدار میسند
شهر و پیده *Boaschiade* در ساحل ترس کوچ نشین فرستاد و با سحر و جادو است و از او مردم با شکست *Boaschiade* پسند
از سلطنت سرزد نموده و منی میسند و خانواده سیوس را صوفی میسند

ولایت آرگید - شهر آگوس و یکدیگر مثال شرقی یونان و واقع شده و در روی تپه ساخته و در آن قدیم آن که از خانواده دین بود
این شهر را بنیاد است و در آن ولایت را میسند و آن نموده و چنانکه در قرن ششم منی از بزرگترین دول یونان شهر است

یکی از پادشاهان آگوس در قرن ششم *Boaschiade* میسند او را سلطان منی میسند و با بری میسند از ترس او که در ساحل
آگوس میسند و در سبب هیچ بزرگان کار میکرده اند و میسند و اعدای هر یک است ساد نموده و منی در آن منی و سلطنت کرد
هر کس را که از امرش عذر در زیر سلطنت رسانید نیز خاست کند که این پادشاه و بعد از آن و بعد از او منی در آن منی که در آن

محل بود و منی که در وادان را در جب و وادان را *Boaschiade* فرار داد و ترس از آن و بعد از او جزیره او
پادشاهان و بعد از آن که اعدای داشت و از جری یونان ترسید و به باقی ترسید و گوس را اختیار کرد و در آن جزیره و یونان
قدیم ادکی که در یونان ضرب سکوت را منی نمود و میسند و او را فرستاد که در یونان باشد و جزیره *Boaschiade*
بوده که مستحق با رگوس میسند (چون در روی سکوت تقریر لاکت داشت بود آن سکوت یا *Boaschiade* نامیدند)
محقق از سکوت شدن پول در یونان است و با با گویا گوسند و صاف نموده

سواحل قدیم لیدی و لای و یونان آسیای صغیر حتی از قرن ششم پول را در حال خود و در اوضاع و احوال جزیره را باین امر تمام میسند

[illegible]

در قرن ششم هجری از جزیره یابش جزیره غری ترس گفته که آن محل بناست حاجین که از کالیس آمده بود و خود هم *Shahkhan* بود
گوید و در نهای شهر آن یکی پوسته بود که که زمینها باغها و دره ها و دیگر داشت *Alayatha* که بدو اوطاع حاجین نواحی تاجیکان
دی عهد است و نمایان افتاد که جزیره آن در کس بعضی آباد و در قسمت ساحل ترس یکجا کردند و در حاجین جزیره یابش جزیره تاجیکان
را که نزدیک ساحل ترس بود و صدای طراوت نشان کردند چون زمین این جزیره حاصلخیز و منتهی حاصل ترس چشود که منتهی رسد و در آن
را منی حاصلخیزی بفرقت آورده و در آنجا رود است و دولت آن فرماندهان را برادران تاجیکان از آن جزیره میگویند و در ساحل ترس کاروانها
Maroonia را بنا کردند که بواسطه آشوبش شهرت یافت

بعض بلاد یونانی همیای جنس قنطاریه است که در این استان نمودند و برای پختن آن را به قنطاریه و عربی سوده و ماهی بنی نقاد و قنطاریه
بفره نامی است و در اصل دریای پر و پخته *Propontide* (عربانه *Albamarra*) که فی الجمله آن در باب واقع است و در زمانه
چنانکه نامی است و در پارس *Al-baydos* را در بعضی نامی است و چون در سال جنوبی پر و پخته ساخته که در درختان *Al-jayque*
میباشد و فی الجمله آن در نقطه مقابل آید و در پارس *Sestav* نامی است و در ساله آن آید و در پارس *Lampargue* را
مقررت شده است و در این قرن ششمی از این نام که در پارس *Chalcedon* نامی است و در ساله آن آید و در پارس *Byzance*
در ساله آن آید و در این قرن ششمی از این نام که در پارس *Constantinople* نامی است و در ساله آن آید و در پارس *Byzance*

یونانیان آهسته آهسته از رود پارس دریا ترسیدند زیرا طوفانهای شدید داشت و بر خلاف دریای اطراف یونان هیچ جزیره و آبنامی در آن دیده نمیشد
بالاخره خبر پیادان یونانی که کم برای صیدهای داخل این دریا شدند و مورد خنجر و چوب برضوف افتادند و میزدند میزدند آزارهای غریب فراتر
Post-Exileion نامیده پس از یونانی و تمام مواصل دریا غریب تر شد و آیه های عجیب گشته بودند و اثرهای آن کردند و حضرت و ساری
حق بود که هیچ یک از کاهنهای آراگونوت یا راجه و نیزند و بعضی آثار را که در مواصل دیده اند و به آنها نسبت میدادند

[illegible][illegible]

میں نے تھی محبت کا یہ دست و پا بجو و صبح با در دست کو دند و چون غدی گزشتہ از گل و صبر از مغرغ غنڈ و طقط است عفا از
با جہم متعل کر و داند در بنوس بجای بلخ لیم بقول شد و صا حوست محبت ساری در جنب و با و ستر و یاق دراج نیست محو صا حوست با کون
درین او اندر دفر با لای ازین پیدا شدہ و در رستہ ازینتہ *Engin* پاشہ خانہ یار ساریہ کہ این شہر دھری ساری ترقی زیاد
داشتہ محبت لای ازین تہ از ازہ با حالت تر از محبت لای ساری شطاط پاشہ بعض از انما متعلق بدانہ ان در جہی متعلق بہ پادشاهان ساریہ
درضا لای اگر دین زیادہ و محبت اندر ان دین و مرد از مرد ساریہ پیدا شدہ کہ اسبہ و دہ لای ساریہ متعلق بہ ان شہر ساریہ
این محبت کا باہر در حق شتم ساریہ پاشہ

معماری - دیوان قط برای خواندن عمارت عالی میانه از جنب صحن قدیم و یونانین جزئی باقی مانده خط بعضی آثار از پیش از قرن
هفتم تا پنجم و در آخرین و گسترده ری شهر و بلاد ایلیا و سیل دیده میشود این برجینه های قدیم بسیار غیر شباهتی ندارد با این یونانین قدیمی
که در معماری یونانی از شرق زمین است

[illegible]

از قرن ششم تا آن ششم خوانندگان هر چند از آنگان *Aleman* از اهل لوری و از *Alcae* ساو *Lapha*
از اهل سوبس و چند نفر دیگر بعضی خاص که شام بودند تعداد شخصی برای آوار خوانی نظم میارزده سر فرین آغا که بنویس
Enchiras از اهل افروزه آشور *Archilopus* از اهل راس پشته

ترقی افکار در قرن ششم - در قرن ششم یعنی سترادور اشعار خود خطابان اخلاقی را اعلیٰ نمودند مانند نسی و *Chognis*
از اهل مکارا و بر بنی دیگر تصانیف مع برای انخاص مشرق و هند اندک نگاشته بالاخره در این قرن دیار به دیار ان خصوصاً در شهرهای ایونی
آسیای صغیر اشخاصی پیدا شده که در مدد کشف حقایق امور و اسرار طبیعت بر آمدند مثلاً در حکمت صنعت عالم و در کیفیت زندگی بشر و حیوانی
و سایر کتب سعادت پاناسته میکردند و برای حرکت مبیات و ظهور روز و شب و حصول اربعه دلیل میافشیدند و نیز بعضی قواعد هندسه و ریاضی
کشف نمودند و بسیاری لغوی و حکمت و علم شکر میکردند و توانایان آنها را عقلا بنامیدند و بر اخلاقی ابراز نمیداشتند و در قضای نیز در
کتاب آنوقت از کمی شنیده نشده بود از قرن ششم به بعد و وجود این فن اشخاص موضوعات علمی و ادبی و فنی و غیره در
مالک ایرانی مدد از اشخاص هم روز از اقیانوس علمی و حکمت و معرفت میداشتند و خداوند افکار و فواید را بطریق صنعت و در من بعضی اصل شعر
پایان میکردند که به یاد از یاد خاطر نشان بنمایم:

خود را بشناس. دروغ گو. حکمرانی را در حق خزان بر داری یا دیگر. زبانش و کم گو. حقاری کن که از سایرین نمی شنیدی
آزادی واقعی و عدل پاکست. بهترین برای عقل است. نیز در گزین عدم عقل نصیب است. تجربه انسان را عاقل میکند.
حکمرانی را تا آنی شروع با جدیت و عزیمت با خیر بیان.

بدینسانین در میان صدای قرن ششم هجری است که در این زمان *Les sept sages de la Grèce* نامیده در خصوص چهار نفر از آنها چند متعلق بقول بودند که نام *Calchas* از اهل سوس و *Pitacus* از اهل تینین پس از اهل آتن باشند و در باب چهارم از اشعار دانسته و سالی چنین گفته اند که هنوز در آن زمان *Calchabou* و *Lindos* پادشاهان

دستون *Chilan* بهارتی و سپاه را پادشاه کرش پادشاه تعین از قتلای قرن ششم انکار خود را نموده و بی بلا و غم بزرگ
 بمنزله معمول بود مطالب می بنشیند هر یک از ایشان منبوره در خیالات خود و یک دور به معنی شده که بوسیله نقطه و خطی برآمده بود
 تا پس هر دین قتلای قرن ششم باشد او را بر یکت بی نامی نمایند عقیده او میداد و بی کس بود و است است این سخن در غم
 و همت نیز بهشت داشته است کوفت و خوف را حیده که کوخرا که انعام جنگ ایران و دید با واقع شد از پیش خبر داده بود و در
 سفر یکدیگر بهر خود را شایع اهرام را مواضع قواعد هندسی از روی سایه آنها معین کرد
 از تولید خیالات جدید و درین یونانیان معلوم میزد و هفتاد که در چند قرن اخیر زندگی باوی آنها رونق پیدا کرد زندگی منوی
 آگاهی ترقی نمود و خیالات و افکار جدید در حالت یونانی منتهی گردید

فصل پنجم - جنگ اول مدیک

مقدمه پس در فتح جنگ بین ایران و یونان - بلاد یونانی بسیاری منبسط می باشد و است مایل معتد آسیا می توانستند کاملاً باشند و
 خود را حفظ کنند و اگر کسی پادشاه مدی که در شروت و قتل هر وقت شهرهای ایونی را در تحت اطاعت آورد و بی
 نسبت یونانیان محبت داشت حد این منتهی نگرفت و به تدریج سالیانه انکاف میکرد و پس از آنکه کوریک بر مملکت مدی را تصرف
 بلاد منبوره یعنی با جنگ و بر بیرون جنگ بزرودی از دستم درآمد و بر این خروشان اتفاق نمود و از طرف یونان
 اردو بانیز با ناکلی نرسید پادشاه ایران در بلاد منبوره ساکن گشت که از بزرگان یونانی که طرف استیلا ایران نمود
 بر آنها حاکم گشت در میان شهرهای ایونی خطای داشت چون نموده تا کاین ساق را که فرمانده قزاقان ایران محمل میزد
 تحمل نمایند غفلتانه هر چه توانستند از اموال خود برداشته و کشتی نشسته بجزایر اطراف میزدند و هم خود و نوکران دیگر بر میزدند
 با اقبال مبدل مقلد از آنها بطن اصلی خودت نمودند خلاصه شهرهای ایونی بسیاری منبسط بزرودی می شدند و تا مدت پس
 سال سال اطاعت گزینیدند و در پیش کبر پادشاه ایران برای یکمانده سلاطین سلف خود شوقا نمودند و بهشت با قتل و کشتی
 مرکب از ایرانیان و یونانیان بسیاری منبسط بزرودی نمودند و اصل اردو پادشاه بقدری از مملکت تری را منبسط کرد و از

رو و دوانوب گشته مدتی قیام اقامت بر داشت پس از مدت کی از سرداران خود را بکثیر فتح ترک و تخریب نمود
 یونان گشت این سردار بقا مملکت ترک را تخریب نمود و از پادشاه مقدونیه قول اطاعت گرفت و پادشاهت دهن و دویونان
 شد و از بعد سر که دکان یونانی که در این جنگ باریش خدمت نمایند کرده *Chilans* حکمران سید بوده پادشاه ایران
 و این از ترک باو بخشید و داد و او *Aristagoras* را که پادشاه سید من نمود حذی مبدل و از آن ایران است را
 شتم کردند و بیک خیال میان دارد و در پیش او از نزد خود عبیده و بخت نظر نگاشت و این اوقات بن آریست گوریک
 و *Aristagoras* ستراب مدی بهم خورد آریست گوریک شهرهای ایونی را بر ضد پادشاه ایران بشوید و از قزاقان
 استیلا و فرام آوردن بهای این شهر را داشت و معبودش این بوده است که پادشاه ایران خود را با نامور
 اوقات شورشان نماید و بنویسد از جس شخص گردد و گویند بهر هم شده است (درای هند با بهشت رفت حکایت کند که یونان
 پادشاه بهایت از او بر سپید از من آسیا بخت ایران حق در ماست است آریست گوریک جواب داد که راه است که یونان
 گفت یعنی از عقل و درست که می خواهد بسیار تها و اقدار شد و رفت با طرف دیار و دوست شایر بزرودی بر وید و فکر دیگر نماید
 آریست گوریک پس از استماع این جواب بخت رفت چون آتیا شهر مدرا جزو دسترات خود میداشتند علاوه چون پادشاه ایران
 بیسایس را پناه داده بود و بعضی از آن محقر کرده مجلس ملی مبادت با آریست گوریک رای داد و قده قتلای بهرای او
 فرستاد این قتلای شهر افرا را تخریب کردند و از آنجا قتلای آریست گوریک طرف شهر *Sardis* بخت مدی رفت
 آن شهر را تصرف شدند و آریست گوریک چون از عهده عبودیت بر نیامد و قتلای تخریب شدند در بی چن کثیر از سر باز آن
 یونانی عهد آید و آتشی متعلقی از خانه های شهر انداخت چون متعلقی خانه را از بی چوب بود و با مملکتی تمام شهر
 شعل شد قتلای آریست گوریک از شهر ساردین و آتیا چون ویدند قتلای از اطراف جنگ آریست گوریک با بهر خیال
 هر جهت افتادند و پس از کمی دو گشت در حواله افرا که از قتلای ایران خود و دخیان شان قوت گرفت و قتلای خود را شای
 که داشته بخت مزاحمت کردند

اما بلاد ایونی دست از جنگ برنداشتند تمام شهرهای میسون و سیر و ونید را با خود همراه نموده پادشاه ایران سبب اردو

[illegible]

صفت طبیبان اینهاست و در تپ مکرری و تواتر نظای و ضربت بجه چش چش برقی و صفت آنها بود که بعد از غلبه قلبی و در خون سوار
توانسته اند که در کثیر سواران که تواتر از این را شکست بر نهاده

ایرانیان چون در بار آتون سوختن نشدند و خوشبختانه از طرف بندر خار Phalourه شتران را بخت گم کردند پس از رخ جنگ وایها
از دور دیدند سپری روی کوه با تکیه که نشسته شده و در مقابل شتران آفتاب برقی میزد از سبزه این حال چنین کردند و بعضی
از خائنین این حالت را می بیندند و ایرانیان میفهمیدند شتران را خائیت و مکن است بهوت میخیزند و لذا از آتون را از میدان
جنگ شتر فرستادند و حتی ایرانیان به بندر خار رسیدند و دیدند شتران را خائیت پس از آنکه که گشت گشتی نشسته را حجت کردند و در این جنگ
هوا سرد تر از این صدمه و آلودگی تر از آتش میسر رسیدند آنها گشتان خود را در میدان جنگ دفن نموده و جدا شده و ستون جدا شده
تا حیات آتیک در آن نقطه بر پا کردند و روی هر کدام سده و دو نفر متوالین را داشتند و برای ابرو داشتند بسیار و گاهی فتح
و آتون محسوب می شود و تصویر او را در میان پهلوانان و نیم خرابان نشسته و پس از هر که او را محبت برای او می کردند و دوست روز
بند از جنگ نشون بسیار است پیدا در صورتیکه در عرض شتر را راه را میپوشیده بودند بسیار تهاقشای میدان جنگ رفته و آتشی
و این فتح تر از گشت تر است گفته

جواب دفع تاروتون آشیانه تمام بلاد ایران شهرت را بهیچ یافتند زیرا کمال شدت و سردی را از خود ظاهر ساخته علاوه
ممنون کبر ایران را که تا آنوقت یونانیان از شنیدن اسم آن وحشت داشتند در هم شکسته بودند

سرگ میسباد - میسباد برای صیقل گیری از حلاوت ابریها در آینه صیقل خالی کرده بود که کلیه جزایر بحر اژه را سیل کشیده نبرد
 این صورت قتل ایران و غیره نیست از بحر اژه لهرت یونان برسد مگر باقی راه طوفان و در فخر ترک را پس نگریه
 خلاصه برای ابراهیم است که در خیال دشت قمار یونان دشتی از دولت آتن گرفت و بدون بیکر مسعود جز در اهل
 نایب ماندم گردید اهل آتن نظر عقیدات سائید باو اعیان نمودند میسباد در جزیره پاروس پاره شده لهرت پس را عماره کرد
 زیرا که آن ابریها لنگ کرده بودند عماره قریب یک مایل کشید و کاری از پیش نرفت بالاخر میسباد بمردم شده از کار
 افتاد و بآتن برگشت جی از آتشها این اقدام به نفع میسباد اصرارین کردند که از نیت *Kanthippe* مخصوصا او را نیت
 نزد بیکر برای ابرای خیالات شخصی موقوفه ~~را~~ از نیت و جی را بکشتی داده و بخیزانند دولت ضرر دارد و آورده چون میسباد
 در لهرت بود نیت برای برآوردن خود در عین قمار مسعود و بی دستاویز او را فاجعه کرده آخر الامر مت او را
 تحقیر داشت و به بوفه نیت سائید مجاز آتش را که قتل بود تحقیر داده او را به بنیادان در آتن قتل رسانید و در حدوت
 یونان آینه ایران چاپ شد و در حدوت بیکر میسباد در این بین از اثر همان مرأهت برد و سرش *Simon*
 مرید او را بر دشت آتشها خوراند و بیخود حق ایراد میسباد نه شده نسبت به قدرتی و حق ناشای گردید
 گزینیب *Chémistock* و *Aristide* - پس از مرگ میسباد دشت نفوذ آتن اوست پیدا کرد و نری گزینیب
 که شهرت او بواسطه نفع مکان *Mycale* و بنامت برش بر کلس *Péniclos* باشد و در دیگر نیشوکل
 و آریستید از او مرأهت بوده و در امور دولت آتن نفوذ عمده داشته اند

مستی توکل در صد و پانصد و یک و پنج متولد شده و خانواده او نجیب و متولد بوده است و له چون مادرش از اهل اُفق متولد
و اُفق او را عارضی محسوب می‌شده از بعد جوانی آثار پوسش فوق العاده و خیالات عاید از او می‌شود و همین استخوان
جوان آشی اوقات خود را مشغول سازد و آواز صرصر ساز و تحصیل الحوانات و زهر برای امور حکومتی بر پشت روی
جداره مخفی و ادویه گرداند که همچو از موسیقی بهره‌مند گردد و جواب گفتن ساز و آواز را در نگرفته ام آنگاه اداره
کردن کیت ملک را بخوبی میدانم مستی توکل خوب است حذر از دروغ صرصر ساز و عقاید فرس را ننویسد و در اداره در این

باجه و جبهه تمام که بگردش و شش منبر و منبری را که از خارج این میانه نه خانه خود و نه با آنها مجتهد است
 همیشه منظم و نظم میگرد بزی اینگونه طالب خود را در جامع قبول اندازد مردم برای او هرگاه بگوید منبری با این که
 تمام آشیارای اسم درم شصت زیاده از حد با طلب بود نموت غیر از خوشی کی صدر اعلی بزرگ و محبوب العقب شود
 گویند بهر از حکایت و از آن حالت حرف داده و وقت اعاده داشت و چون کی از درختانی صفت را از او پرسید گفت در شهرت
 انما یسبیه و راجع و فایز از من بوده است پارس شمر می کرد که او را از این قتل خیالات تصرف نماید چنانچه
 متینکل بوده و خط محصل بر است و محبوبت عات میر میگرد و کم کم مقصود نزدیک میشد لیکن وقوع جنگ در کتب تفرقت او
 را بر حق متوقف ساخت و بسیار اجماع و ادب است و اینگونه از منوع نیز ظاهری لازم بود اما بواسطه اعتقاد امور ممکن و حق
 آمدن غارت غلبه برای آن و در بعضی کافی و با حرم و تهری لازم شد که شش برای جوگیری غارت و طری برای ترقی
 و نوکست آن بریزد و در تفرقت کین است و بنفایت عمومی بواسطه متینکل را روی کار آورد

من از جنگ در اتون متینکل بر خلاف سایر مردم تصور نکرد که جای با ایران ختم شده و بجهت مدینه پادشاه ایران عیناً
 در تمام طایفه این کشت تر و جواهر این علاقه در صد و نسیه حاصل و غایت میر با آمد و عقیقه اش این بود که شاه پسدادت حل
 یونانی و قه و مجری آنهاست و از اینجای تشکیل قوه و مجری برای آن افاد که هم از ایرانها جوگیری کند و هم بر کینه حل مجری یونانی
 شوق یابد برای اجرای این خیال حاصل مقرر نمودن برین را پس از تصویب مجلس عمومی برای ساختن مکانی محلی تخمین شود
 تا آنوقت آن کتی چینی داشت و معتبر ترین بود و مجری نیز از صحت گرفت و ازین خطبه یعنی سخن طایفه کو شک داشت
 متینکل در طرف چپان دوست خود کتی چینی بزرگ (ساخته شده) که دارای ۵۰ نفر پادشاه بود که در دست
 می نشاندند که دو آن را اولی شهر مجری یونان مزد و آن از آن تجارت آن نیز زمانی داشت متینکل در ترویج
 تجارت می کرد چون بذر غار که حکایت و مناسب بود برای اجابت سخن مکی و در دو کشتیهای تجاری در خط کپانیای
 بندر بزرگ پارس نزد موسوم به پیره *Dezade* و صاری دور آن ساخت و از آن آن بندر چنانکه ترتیب
 داد برای اینکه بواسطه شهر بندر مطلق باشد و طرفین آن را دوایر کشید *Les long-murs*

کشتیهای چینی عجبت زیاد لازم داشت متینکل شش را که آن زمان حق میگویند و عادت در امور حق می نشاندند بواسطه اینکه
 از عهد فارغ مجری خود بر نیامد و جز و قشون هم نمی نشاندند که متینکل از مجریه کار و ادبست بهر با منورده
 غارتها و بندگان را نیز داخل این قتل نهاد و خود اقامت متینکل و خیالات او برای آن چینی نمید و موثر افاد
 و این را از غارتها غلبه ثابت داد

در زمانیکه متینکل و باطل محقق شهرت نمود کتی از چپ و از آن آن موسوم به آریستید بواسطه شرط مدت شش
 بدون زحمت مجربت عات یافت و بجای رسید که مردم در مراعات خودشان او را حکم قرار دادند متینکل آریستید
 بر دو دین برست بوده و در آن هر دو قشون آن جنگ کرده اند و چون اخلاق و عادتشان فرق داشت و یکدیگر
 را بهت میدیدند اگر در متینکل اسمی بود *Democritus* را ترویج در آریستید برکن بود است و امتیازات بنابر اخلاق
 برابر و عادت متینکل را می پسندید متینکل در دینت و تفرقت سخن مقام آریستید نیز رسید و لیکن بود برای من مقصود اعلی
 مخالف مدبر است و شرافت من ترکت شود و خلاصه مدیریت این دوسر و بزرگ آفرینی بسیار متفاوت و هم بهر وقت امور کرد
 و از قرار که کوشش است و وقتی آن اوست و از پشته کس و متینکل را در چاه بار از خنجر از منج با لاف و متینکل شهرت داد
 که آریستید خیال سلفت دارد و بواسطه جنبه عدالتی که بخود داده و مرجعیت عات پیدا کرده و محاکم می را نیز کرده است این عنوان
 نزد مردم که فون اعلا به عقیده آزادی و سلفت می بود و نیز موثر واقع شد و بهر آریستید را بهتید کردن ۴۸۳
 و متینکل بدون رتب شون کشته گویند و در توحید مردم در میدان عمومی شهر برای تنید آریستید رای پیدا کرد
 خود آریستید هم در آنجا حضور داشت اما قاضی از رای دهنه گان که آریستید را می شناخت مدفن را با و داده
 خواش کرد هم آریستید را روی آن بوسید آریستید از او پرسید و گمرا از آریستید می دید که آن شخص در آنجا
 گفت از ادبی ندیده ام و حق او را نمی شناسم و از من نام آریستید عادل استند ام خسته ام و نیز
 حکایت که وقتی آریستید از شهر خارج میشد از آنرا سلفت نمود که با چوخت برای آن تر خاتمه می نیاید که بر
 تنید او انوس مجری تر

با یونانیان حاصل کرد و نیز سکه نگار ایرانیان وارد آورد و جنگ تا آخر در طول کشید و نفعی نصیب ایرانیان گردید از فرار
 از کور و دست به بعد گشتی از ایران نداشتند و چنانکه از یونان که پس ستداری قشون بجزیره کوچکی در نزدیکی سلاوین
 فرستاد و گفته بود هر کس از یونانیان که با بجزیره ناپه برسد در آن جا خواهد بود پس از اقتصاد جنگ در سید با یکدیگر
 سرانجام آتش با بجزیره رفت تمام قشون ایران قتل رسانید پادشاه ایران در جنگ در نقطه ای رسیده و میخواست
 از مقرر نشسته و قایم را قاتل میکرد و با کمال تافت گشت خود را میبید و از دست همت ایمن بقدری میگریخت که گویید
 بعد خودش با قشون بتری بطرف ایران عزیمت نمود و قشون بتری نیز حکم داد هر چه زد و در خود را به چسب رسانند و با انگشت
 گفته یونانیان و در به از جنگ دیده ایرانیان بخان ملل نقل را در محل جمع کرد و نیز دیکه میکند و نیز نشان چینی آید که آنها
 خیال دارند و از اصل آنگاه بجزیره سلاوین ترسید و نهاده و بعد آتشی غایب از خود را برای جنگ ثانوی میگردانند
 و یونانیان ایرانیان شب بخار و ز غیانه فرار کردند و در به از جنگ کشته شدند و یونانیان بتعاقب آنها برده شدند و از جزیره ابریک
 رفته لیکن دشمن ترسیدند و در آنجا مجلس شورای نظامی منعقد شد و رای میخواستند که این بود که باید بتعاقب چینی رفتند و افراب کرده
 راه مراجعت کردند پس را با بسیار قطع که سایرین صحت ندیده و گفته و میگویند که پس با قشونش هنوز در یونان است بخان را
 نمیتوان انصاف از ملکست و در غایب گویند و بنوع هم نمیتوان برای حرکت کردند پس قاصدی نزد او فرستاد و پیام داد
 (یونانیان خیال دارند قتل از خود و دشمن خود را به چسبون رسانند و به افراب کنند)

و چنانکه در جهت کرد پس با و دینیس قهراری قشون ازاد است و اجازه میدهد که در یونان بماند و نظامی گشت بای قیام دارد
 پادشاه ایران بعد از آنکه از خبر قشون خود را بداد و در دینیس محکم گردید با این قشون تمام یونان را تصرف کرد
 این قصد برای که اندین رستان در تالار و در یونان و یونانیان خدی برای تنه ای هزاره که با پادشاه ایران هر آنچه
 بودند که در آنجا میگردیدند و از آنها خبر میدادند جزیره آنه در پس مقادست کرده و شتم نشد و بعضی جزایر دیگر از فرار آنه که بر سید
 غاری که بحرمانه نمیتوان دادند از جزیره سلاوین

چون بخان بجزیره سلاوین برگشته و در آنجا تمام جنگ تمام شد پس یونانیان و دینیس و در نزد آنه را به افراب کردند

مطاکرند و در خصوص اینکه جائزه اولی باید داده شود اختلاف میان آنها در جائزه و در تمیز با حق دارد نمیتواند باشد
 نمیتواند چیزی بعد به است خست به آنها افراتقی با و نمودند که در حق یکپس معلول داشته بودند حاصل یک نمیتواند بود
 خدا نیک در جنگ ایران نموده بود و هنر و احترام فوق العاده میداد

جنگ ۳۷۹ - یونانیان تاجال بر قوه بحری ایران غلبه آمدند لیکن در جنگ گشت خود را و هنوز هم در قشون
 ایران باشند زیرا که با و بنویس بخان شجر یونان در تالار اقامت کرده است و یونانیان در آقوای برایت میگردند و دست
embroid پادشاه به است و بتعاقب ایرانیان فرستادند که آنها را یک دفعه از یونان برون نمایند و به دینیس و قشون
 را با یونان بگویند و این شد پادشاه به است پس بخاک رفت که اندین این حرکت را تعجب میکند و از این به یونان برگشت و
 در دینیس و این رستان را در تالار به برود و همیشه از به اینها غماش کرد و در قشون بود و نیز را یک آن فرستاد و دیگر
 خاک آنگاه اندین و دو خود قهر و در قشون غارت ایرانیان فرستاد و افرام بود و نیز در شکار گشت و صاری ساخته و یک
 از به جزیره خودشان خارج نشوند و دینیس چون این گفته ی برود آنگاه پادشاه سید و به دینیس فرستاد و پیام داد
 اگر آن پادشاه ایران آمد نشود و امان نموده اشتغال خود را افرام داشت و همیشه این تکلیف را به دینیس و قافله فرستاد
 یعنی برانکه هر کس با ایرانیان اظهار دوستی نماید مجازاتش قتل خواهد بود و بلاخره از یونان بگریزید و در دینیس به از افرام
 رستان و لایت آنگاه اگر رفت و آنها کافی بتایق شهر خاکه گشته و بجزیره سلاوین فرستاد و در دینیس به از پیام فرستاد که
 آنها را بتاد و دوست نماید آنها را بکهار است و به آتش و کشته و در دینیس کی از افرام به است آنها را به فرستاد و در دینیس
 را طرح اند که فرار کرد و در اقله قطع کردند و با اهل و عیالی او نیز به سلاوین

آنها را بگویند به است فرستاده از عدم مساعدت افرام بود و نیز شتاب کردند و از قشونش برای نزد افرام به است شغول
 قشونهای دینیس بودند و از به جزایر یونان آن جواب نمی دادند و بلاخره مفت شدند که اگر آن محصل شود با افرام
 متحد گردد و حاکم گشت بود و نیز را محظوظ خواهد داشت و نیز این قشون به تها که سلاوین و آنه نمودند و دینیس پس از افرام
 در دینیس شهر آن و افراب کردن حاکمان خود را بیکدیگر بگویند و به دینیس و به افرام و نیز از افرام

میدانی داشته باشند و بهتر بتوانند جنگ کنند یونانیان بحاقب آنها رفعت در مقامی اردوی مارونیوس آتست کردند قشون
 مارونیوس حرکت بود از سیدیه هزار نفر از گلیکیان و پنج هزار نفر از یونانیهای تهرانی ایرانی سردار ایرانی
 دور اردوی خود حصارهای تربیت داد برای اینکه در جنگ مزبور است تمام کشتیها را در آبها پاشید و یونانیان عادت
 از خود داده هزار نفر در قشون ریاست پوزانیاس Pausanias پادشاه اسپارت به پارتها در طرف راست اردو قرار
 گرفته و در گرفتن طرف چپ اردو کین آنها را با تیر و جاده در پارتها آریستید سر داریوشون آن گفت (ای پادشاه)
 یانه ایام برای اینکه در گرفتن جاده تیر و قشون با یکدیگر نزاع کنم ما برای جنگ با دشمن آمده ایم در هر نقطه که بود
 جنگ تمام برای ما با شرف و احترام خواهد بود و تیر و این اهلان را با پارتها محاربه است و شما جنگ است و این تیر و
 تربت ده روز این دو قشون مقابل یکدیگر بودند و چون از قربانهای طرفین علاقه شوق ظاهر میشد دست یکدیگر میزدند و
 الاسرار دنیوس میخواستند خود را با پادشاه متحد و در محاربه این خبر را با اردوی یونانیان میدادند و وقت من در اردوی ایران
 اجباری است و چنانکه می بینید با دشمن ایران و داریوش و دوست یونانیان (یونانیان با دشمن جنگ را تربت دادند
 پوزانیاس آنها را متحمل ایرادها و پارتها را متحمل یونانیهای مخالف قرار داد و برای اینکه هر کدام جنگ با طرف خودشان
 ساجده داشته باشند و بهتر از عهد بر میآیند که مارونیوس این خیال بی بود و داریوش قشونش را بیشتر داد و تیر و را که آنجا اردوی یونانی
 بود و خواب کرد و از پوزانیاس متبوع خود حکم کرد از آن نقطه کوچ کرده بطرف خلاصه بروند و در راه بود و تیر و قشون
 گفته و تیر و قشون یونانی در جنگ از هم دور افتادند و تیر و قشون در آن جمع چون مارونیوس شایسته
 نمود یونانیها متحمل عقب نشینی شدند و زمان عهد داد و دین و تیر و یونانیها شرف انداخت و یونانیاس که به پارتها و دیکور
 بود برای شروع جنگ چنین دهنه فریاد کرد و علاقه شوق یافت و با اینکه از طرف ایرانیان تیر و شل باران بر سرشان خیزد
 از برای خودشان مخوف شده و دست بکشد و نینورده و پارتها درین قیامش از سایر ملل یونانی تیر و عقب بودند خلاصه چون ایرانیان
 دیر غام پارتها را قریب یکدیگر و بهتر شایسته بدگاه خود آمدن گفتند و اینکه علاقه شوق ظاهر گردید و مارونیوس قشون
 اسپارت اندک کشتیها را بهم بر زدند و بر تیر و ای آنها را کوه و در جاده و ایرانیان نیز نینورده و پارتها

کشتیها جنگ گفته و چون نظم و ترتیب و بطور شرقی حرکت میزدند و در شان نیز غافلانه داشت و خیال خود نمیدادند که در
 شجاعت زیاد و ظاهر ساخته سپه را بر زمین نصب کرده از پشت آن تیر و یونانیان پارتها این سنگ را بجوگرفته و موقوفه درین
 چن مارونیوس که سوار سپه میزد بود قتل رسید از این عادت ایرانیان در وقت شاه در اردوگاه خودشان که حضور از دربار
 بود پادشاه و لشکر پارتها آنها را محاصرت کردند و چون در شرف قتل میزدند پارتها گاری از پیش بر زدند و در یونان آنها را
 در عقب فایان آمد و چون جنگ پارتها رسیدند و اردوی ایران را به شرف آورده ایرانیان را متحمل و تیر و یونانیان را متحمل
 در این جنگ پادشاه و چهار نفر که داخل محاربه شده و قتل از جنگ یک نفر از اردو ایران و طرف تیر و یونانیان بودند
 از قشون ایرانی فقط دو نفر باقی ماند و از یونانیان شش نفر از یونانیان قتل رسید و در این جنگ غلام بسیار و پارت یونانیان
 آمد که یک نفر آن را وقت خود از آن کوه و در شرف و گاری را به پوزانیاس دادند و تیر و یونانیان قتل نمودند و تیر و یونانیان
 با تیر و پادشاه رسید یعنی هر قدر که کردند با یکدیگر آنها را تیر و یونانیان در جنگ نداشتند که پادشاه بسیار شجاعت
 دادند و همیشه یک مدته قشون دکنی حاضر داشته باشند تا در یونان قتل مطلق نمایند و نیز پارتها با دیکور متبوعین در خلاصه
 حتی تیر و پادشاه و در هیچ سال یک تیر و برای انبای یونانیان عهدی با هم عهد آزادی کردند و با شرف این عهد با تیر و پادشاه
 باشد که پس از این جنگ سایر یونانیان آنها را امتداد و محبوب خوانند این داشته
 چند روز بعد از جنگ پادشاه قشون تیر و یونانیان را که به شرف شده بودند این شهر را با پادشاه ایران
 همراه نمود که قتل رسانیدند
 جنگ مکان به کینه دین یونانی بریاست *Leucopychia* پادشاه تیر و یونانیان یونانیان بسیاری
 حرکت کردند و به پادشاه تیر و یونانی در آن حدود و دین راه رفتند تا اینکه به رسیدن یونانیان ایران که در محاربه
 پیش از رسیدن تیر و یونانی در نزدیکی ساموس افتادند و از آن تیر و یونانیان طرف ساموس شجاعت ایرانیان چون یونانیان
 را نزدیک دین در دامنه کمال پادشاه شده و با شرف هزار نفر قشون تیر و یونانیان را که حاضر بودند قتل شدند و یونانیان
 نیز جنگ رفت با آنها متحمل گردیدند و در یک جنگ تیر و یونانیان پادشاه را که در آنجا بود و تیر و پادشاه را قتل نمودند

[illegible][illegible]

میرزا علیاکبر : آن خیالات که در سر داشتید و نسبت در سیاست فائده عقیده را بر این نسبت آتشها و در آن افکار را به تدریج میجویشتم و تدریجاً در

۱ در اخبار کرده بزند آن اند خشنده چای در پس بود پیشش گردید و باز بختام ابرار و هوشمند و سپهرت میوتبار
 میوشش خمریکه نمود برای اینکه دست را بهم بزند و خوش پادشاه مستقر شود و گویند یکی از قاصدها میگوید بر آن روانه داشت و نانی را
 که باید برای یکی از ستر اسپهای ایران برد میخواست آن که نذر را به افروز بستم که در اوزار برای اینکه از خود بوزانایس اقرار نشوند
 قاصده را خمریکه که نذر اسپدی ناه بود و خودشان در روز وای آن صید نمی شدند آنگاه بوزانایس را دیدند که بعد از آنکه قاصده را
 میگویند که ما سورتش را بنام دهم و ده باب زهت او نشود و خوف خیانت بوزانایس بر افروز تابست شده خواسته او را در دهان بگشاید
 گفته نیک بوزانایس خوار نموده بعد دیگر تحقق گردید چون مکن بود چرا او را از صید کردن منع کردند و او را بای صید رساند و
 نمود و بوزانایس از کز سگی پاک گردید و قس از مکر او را از صید خارج کرد و در برای اینکه بوط صید پاک اودان
 مکن صیدش موش شود از قرار مذکور او را در مکن برای صید و شکار در کاما دخواست و او گذارشته بود

اتحاد دولتی La Ligue des états - یعنی آتش بخان بونایان آب و جزایر در تحت فرمانروائی آریستید ایرانی
موجوده در نزد خود و بخواه آریستید برای اینکه جنگ ایران به چشم صحیح برسد و بونایان به شرفت موفقی آید و بطرح اتحادی
را که پس از جنگ با پارتیها و موزده بود و دوباره میان آورد تا میان کمان تمدن در سبب آپولون واقع و جزیره دولتی
تکثیر داده شده و آریستید را نیز فرستاد و قرار شد جزایر و ساحل که بیشتر طرف شرقی مملکت ایران باشد برای دفع حمله
اتحادی داشته باشند و هر یک باید از بعضی دول یا کشور گیتی بر بنده مجموع پادشاهان را به رعایان آن که قریب و دویون و نیم فرات
باشد رسید ریاست این اتحاد بآن مملکت گردید و محافظت فرمانروایت اتحادیه که محل آنرا در سبب آپولون واقع و در دول
قرار دادند باقی آریستید که تمدن کمان تمدن آریستید بونایان و آنرا فرستاد

مرگ آریستید و متیوکل - تاخیر زندگ متیوکل و آریستید در آخر عمرشان دست معلوم است مخصوصاً در باب آریستید چیزی
نیوان گفت بر آنکه این مرد بزرگ که غالباً خزان ملک است او بود و پدری، و پست زاری کرده بود و کسی از مرگ او
خارج و من قول نداشت و حکومت آق این عارض را همراه گرفت و غایب او او اخذ فیل و طیف داد و پا که او عاقل بود
چون متیوکل شربت و آبروی آریستید بود متیوکل چنانکه سابقاً نیز اشاره کردیم گاهی در ریاضات صلی اعمال مختلف داشتند و درای

احسان و افاق نمودند چنانکه گویند همیشه در خانه اش باز و صفا بخش گشته و به بود و تمام از قلعه خود را اطعام میکرد و هر چنانکه از خانه بیرون میرفت و فریاد میزد و میگفت ای بابا ای دول برادر این غمناک عجب غمناک است چون میفرمود

محیون علاوه بر بزرگوار منصفه او خردا باطنی از کثرت خود را صرف ساختن افسیه شیرین آن دختر گشته و از این افسانه
رایج عنوان عامه محمود در این اوقات یعنی از جلا و کجاده از پرده حجب غایب یا نهایی گیتی دشمن اشاعه کردند و دست آن
عقبه خیره منی از آنها را حتی تصرف شد و برخی را مجبور ساخت که موافق تهرانشان قرار گرفته و بعضی این اقدامات آن بزرگوار
اتقاد و دلوس منزلی نشد بلکه بیشتر گردید و چنانکه تهر رج کجید و دجرا شد و در این اتحاد و اصل شدند و درین زمان عده آنها
سید کجید شد و مجموع امانات مهدی که سایه میدادند بشهرت آفاق رسیده بود و دست آن دراز او این وجهی که میگرفت
علاوه عده را از آنجا و رات ایرانیان و قدرت در زمان عری غایت نمود

توسید که دست بن آن داریت - بپارتها با آن از رقیات آن خوشوقت بود جسم رقیب بران مکرستند و در همه دود
که از رقیات آن جوگرایی نمایند چنانکه وقتی ایام از دوس در جنگ با آن از آنها گشت خوشند بپارتها برای گشت حاضرند و
اشاره از رقیب می در ولایت لاکو که حادث شد و قریب ۲۰ هزار نفر کشته شد و در تمام شهر پارت قطع بیخ نشاند
برای انداختن بختی بستم که در ۶۲۴ در نیوی میوت کاهت رساند و در شهر خود آورد و در پارت آید پس
Archidamus که حاکم پارتها را حاضر است نگاه داشته بود جوگرایی بر دست میوت کاهت حاضر و در این دود
جنگ سفران شدند و در دست میوت کاهت را در پارت شورش و در قتل ایوتم قرار گرفت بپارتها در عهد کشته ایوتم
بریانند و از آن گشت داشته حاجاتی از آنها بپارتی رای انداخته و بپارت میوت کاهت خبی امر نمود
و اظهار داشت که آن داریت دو پای دیوان بسته اگر بپارت میوت کاهت میوت کاهت خواهد شد و برای تمام
دیوانیان ضرر خواهد داشت بلاخره دست آن عتیه میوت کاهت را پذیرفت و خود او را بدستداری تشون گشت بپارت نشاند
با ایمان قتل ایوتم سفر کرد و در پارتها در من جنگ تشون آن بود و قتل حاصل کرده آنها را در قتل نمود و این تمام
بپارت و شرف آنها بر خود رو نسبت به میوت کاهت شد

سمون علیاً چهار تبار و پست داشت در حال دفاع خود میجست از آنجا عقیده کند چنانکه هم سرش را لایسید و نویسنش کرده بود
چنین است این محبت چون نسبت با ساحتها نزد آنها که قریب آنها بود بر صفت دیده واقع میشد علاوه بر این مانند ملت با پست خواندن
حکومت اشرف بود و میگفتند سادات که مل از حیث حقوق ممکن این نام آنها برقرار کرده و این سؤ نیز بر آنکه آن که اکثر
هوا و آیه حکومت عاده بود و در آن میباید صلاحه بر از تمام غیره سایر آنها نسبت قبول آن نامین پیشوایان فردا عاتقون
مانند بر کسین و انبات که بر صفت سمون و عقیده او بودند و میجست آورده و او را مسئول این که امرای قرار داد و در ملت آن
که گویند از سمون بخش داشت و در موقع کتبه نسبت با و به افتاد شده و او را بوسیله آبر هم عقیده که در آخر الامر از دجال مجاز
مخفی تا بنیم شده و پست نام آنها را در حق که در شرط آنکه در چوپنیز خوانند آنها این صفت شده کانی را با جان داده و آنها در شهر کتبه
Knapack واقع در مدخل صبح کونست که تازه تهرنت آورده بودند اما کتبه داننده یا کینین نیز صید بود یک کتبه و دشمن پست
دوده است آن شده

و قاره تورپین آمیز بهار است نسبت بآن خصوص باطنی عزمین را آشکارا کرد و از راه ذرات نوری او بهل قرن پنجم آسمانهای غامض و
گنگش را با بهار است و تمدن آن گنگه آشفته بلاد و زبان و دوستی همی با آن و همی با بهار است بهر ای سیکر و در این دو دوست
جنگهای زیاده و اضع شد که تفصیل آن در دست معلوم نیست و در این گنگهها تمدن آن در دست خبر از زبان کمر از تمدن است و در دست
و اکثر آسمانها نیز کم کم مطرب بهار است نهایی میگذرد علت این بود که غالب شهرها در دست حکومت اثرانی بهار است و در حکومت عامه
آن ترجیح میدادند باری پس از حدی برای آن که تقریبا خط تمدن خبر از راه باقی ماندند لهذا آن خوب به حکومت خود و در
ز در حور و با غایب غایت چنانکه شهر ازین را منسوب و مجهول است مداین خود را تسلیم کند و بایان در خرابی هر چه و حصار و کنگه است و آنچه
حالت این جنگهای داخلی خصوص بین بهار است و آن در حالت قافله صحنی جا و یکدیگر و مانند حالت گزند و اثرش با آن در

در این اوقات آرتاکرسیس پادشاه ارمن به پارت پوله داده بود برای اینکه قشوه از ملل میوز پرتیج آوری نموده بکجه بفرستد
پارت پست نیز برای این اتمام حاضر شده بود و دوام جنگی نمی مانع شده و قضا میخوان همراهی با امله دردی که با مردم دلاست دیده
جنگ رفته قشوه بپایان مرکزی فرستاد این قشوه با امله جنگ کرده آنها را دانه آتشی آتشی برای شهر خود باز معصوم

چه این مادیست شمشیر نهاده ان میباشند بر یکس برای بکار این تصور باطل را از ذهن آنها خارج که شش خود را برای
 صورت لایق کشی انداخته گفت ای چیز موشی می چنی واضح جواب داد جز بر یکس جواب داد که کی خوشتر بود و بطوریکه چنی
 اشاقی است چیز دیگر نیست بر یکس خبری طرف اعتقاد شد که گفت آقا با آن سوزن فراداده که داشته بودی شش چنان
 پول باریداده و بر یکس هر طرز صحبت میداشت خرج میکرد این مرد بزرگ با خرج و سرکاری های عمومی غیر دخت و سی دشت
 خود را کمتر بخدمت نشان دهنده اند از کار خسته شده باضواء و غیره مندان محبت میکرد و خوشحاله در صدد حمله انداخته و آنرا که
 Anaxagoras و پروتاگوراس Protagoras و سقراط Sokrates و پندکرافتانه خیدایس Phidias و پی
 اکر و شرافتانه سوفکل Sophocles و ادیپس Euripides زندگانی میکردند که بخلاف دیوان بود بر یکس با
 انخاص دوست بود و غالباً آنها را در منزل خود میبرد و محبت میکرد از یکس نیز که آپازکراس Apollonius نام داشت
 بر خلاف عموم زبانیان با الطاف و با کمال بود و در مجلس بر یکس و در عایش حاضر و دین محبتی آنها شد
 چون بر یکس می دوست نه مندان بود این جنس انخاص از اطراف و اکناف دیوان و سایر محاکم آتی میانه بنابر این
 این شهر که نظم و نظم گردید بر یکس دست بست و چنان نزد آنها محبت بر اثر غلبه شد و غیرت کمال اختیار داشت
 حالیکه تا آن زمان کسی در آن درخت اختیار پیدا کرده بود و آنها از آفتاد اندیشه نه شده زیرا بهر چه معلوم
 بسته اند و آنرا غرض و هوی و هوا میندیدند

تا بهیچ یکین دلیل حکومت عاقل در آن - البته ظاهر داریم که از بهشت زان قبل در آن باطل سلطت بر جبهه شده و در نتیجه
 میان آمد و حکومت می برقرار کرد و بدین معنی در ادوات اسرار دین حکومت مساوات عمومی سیاسی که لا محطه بود و در این
 در اثر این امتیازات و بهشت بسیار و آخری حسب نسب و متون بهاب حقوق می بر دیگران میکرد و چنانکه معلوم در قدیم
 خود امانت از جهت متوالی چنانکه ششم است و طبقه چهارم می است ^{تکلیف} با را که ضابطه اندیشه و این قهر است نهاده
 از حقوق سیاسی مردم که در دست یک اقلی خویش برقرار بود و مکنای دیگر بیان آمد و درین این مکنای برای نهاده
 نظای و احوال عمومی اجزاء و دین لازم بود و بصورت طبقه چهارم است یا است که تا آنوقت دین چنین امور مادی نه داشته و آنکه

شده و در نه است قیاسی که بهیچ گردیده این مسو که در این مکنای را پیش میگرد و بی تمییز انجام گرفت از آنوقت متوجه اعتبار است حقوقی
 و شرافت منزلت گردید و آریستید اگر چه در ابتدا بر خلاف تمییزات اعتبارات بنیاده و شرافت را برای میداشت و در آخر غیر
 صیده داد و قاعده استواریست باید که موجب آن شرف دینی برای مکیه آنها خواهد غیر باشد خواهی از آن که در چه در
 سرانجام عموم افراد مکتب و خدمات قیاسی شرف است و از خدمت نهارد یک سده از آنها و بطوریکه شرف و مکتب و شرف یک
 مانده و بزرگ از حیث حقوق برابرین شرف داشته باشند پس آریستید بهتر است که امانت برای تمام امانت احوالی
 باشد و در حقوق مکتبی آنرا می بین آنها که آمده بود و در اینجا حکومت است *Gouvernement aristocratique*
 به این حکومت عاقل (گویند و آنرا دیکتاتور میگویند) گردید که هر دست موقوف در ترفیع آن میگوید (مترجم وضع حکومت این است
 زیرا برای برسد است عاقله عموم است در امور مکتبی برای میزند و احوالی را می آنها بهر طاعتی است که خودشان بخواهند
 بکنند *magistrats* و این انخاص در احوال خودشان مسوولیت است دارند و در بنیاده و شرافت بهر است و از اعتبار است
 سابقه بر نه اندیشه و بر تریست بهر خدمت میگردند از آن بهر بواره فردا عاقلان و فردا بر شرف و در گفتش بودند و هر که هم میخواست
 بر طرف نایب آمده امور مکتبی را پس و طبقه خود گردانند فردا شرافت بکند و زمان بیون وقت گرفت ز بر بکون شخص
 بر او اعتماد است و شرافت بود و علاوه بر بکاران آن و بر طبقه است با سادات کمال که در چنانکه مکتب است یا خدمت
 کشیده که فردا عاقلان غیر که دو بهاب تبعید مییون را خرامم آورد و حقوق و امتیازات ^{aristocratie} مکتب آنرا که مکتب از میان و
 شرافت در ادوات بود عمد و ساخت درین بین ایات رئیس فردا عاقلان است و عاقلان مکتب برید بهر از او بر یکس که در
 مکتبی این خدمات نمایان نموده بود و در محبت پیدا کرد و چنانکه کنیم دست محبت و چنان با افتد از مکتب امور آن را اداره
 کرد و در زمان او حکومت عاقل مکتب شد

حق را خود را امور مکتبی تمام مکتب تلقین میکرد که این حق تفریح است و این های آن بود و توضیح آنکه شرافت و بهر بیره
 درین عصر محو مکتب و از آن جهت است از این سده بازده است از آنرا شرفی و قیاسی مکتب بود و در
 سده نهاده که حق تفریح مردم از او بود این جهت بزرگی مکتبی و این حق مکتبی را بر چنانکه در دست آمده مکتب آن بود

که آنها را از شیر گوشت بهیئت شیرین یا از شیر آرد مرکتب بود از آرد گوسفند یا که در حکم عدس است و بشود و در
استراحت و عسلاده ده خورد که که در خانه قشون بودند و عدس را مویین و عسلای برای امور و تیسر و نظایه حقیقه از شیر
بشد و استراحت را برای یک سال انخاب میکنند و بعد از آن شش ماه به نوسر پرده میدهند (برای آن سده قیامت ده ماه بهیئت
رای این که که بهیئت تر باشد و شیرین باشد و بعد از آن وقت را بهیئت و بعد از آن که از آن در پس از انقباض است
شش ماه بکال وقت به حال آنها رسد که میشد

[illegible]

علاوه بر آنکه در امور حکومتی خود آزاد بود و در حفظ موافقت قرار داد با بدستنی یول گشتی، قشون میزد و در عیون
دولت آن آنها را حفظ و رعایت میگردید و علاوه بر آنکه مستقر و زیاده بود و چنانکه در مجموع تمام بلاد و اوسل عیاره
و بعضی جزایر را شامل میگردد و دولت آن اداره و ولایت بطور مستقیم را بر پنج قسمت نموده بود و از اینها نیز از
تتریک و چپچیک که در آن وقت مستقر و قهرت دولت آن نسبت به بلاد مستقر و زیاده بود و آنها تقریباً شش بلاد
مطیع رفتار میکرد و بعضی نسبت به بلاد مذکور سابق و بر این مبنی در زمانه دولت آن بر یکس و دو سو کل شاعران و امور
معدود آن در شهر راجعه و جبریه مطیع ساخته و شرایط اطاعت می اندام و کلمات و تبسم میان گفتی و قتل خارج میماند
آنها محصل گردید و خلاصه در این اوقات دولت آن تقریباً شصت و سه عیون فراگرفته را بطبع داشت و با نژاده که
میتوانند از نژاد ستوان آن محبت را اداره میکرد و این سواد باقت و تاجیه آنرا را عجب و انفع میازد

برگشتن برای اینکه خود را مستدار آن را به این صفت نشان دهد و صفای کعبه را در دریاگر و دریا درای از یاد

نویسنده آن یعنی از بلاد ملطیه مدینه سنوین فرستاد و در ایام سلطنت ارباب آنها تعظیم کرد و نیز در اصل بحر اوقیانوس
یعنی کنی با گیش داد و خبر که مخصوصا کاه آن پیر خرافه بود که هر سال از محرم تا گرفتار یکس با خود
مباح خطیر که حضرت خرمات آن کرد همیشه ده هزار تالان پول نقدی صد هفتاد و هشت گنجی بتههه از برای حج و تههه هشتاد
نزد قدرت آن در ملک مشقه هاب ترقی فوق العاده تجارت آن گردید و چنانکه در قرن پنجم از سده اول بحر اوقیانوس
ایطالیه ساین تجارت آن بر میگردد آنها در سده اول بحر اوقیانوس سبط در سده اول بحر اوقیانوس که در همین قرن علاوه بر
تجارت باقیه شهر این شهر که *Amphipolis* بنا کرده بودند با مردم ترکی و هندوستان در سده اول بحر اوقیانوس
بصره و مدینه و سبب یونان با ایطالیای جنوبی و مدینه تجارت میزدند و در آن وقت گلی و پارچه و سکه و سکه های خوب
ساخته میشد آنها این شهر را با خارج صل کرده و در آن دولت و ای و از این صل چیزها که در مملکت خود کم داشتند و از سده
نیز بر مکرر عهده تجارت یونان گردید و ساین تجارت آن محل اطراف شصت در آن شهر رشون آمد و دشت بود و دشت
سده یکصد و پنجاه و آن در ملک اطراف و اوج داشت و پوله های ملک نیز بوده در آن قبول میشد و از این شهر گنج
مراخی پیش گرفته که هم پوله های مشقه را صادر میکردند و هم پول مبراجه میدادند اهمیت آن را نباید فقط از حیث
قدرت وادی آن ملاحظه کرد و چیزیکه خیلی شریک این شهر اهمیت میداد و در آن صنایع و ادبیات و انکشاف عالی بود بطوریکه درین
قرن شهر آن مرکز طرافت و هنر و دارالعلم یونان بلکه عالم محسوب میشد

شرعیات آن - سابقه نگارش که بحین خاتم قریات خود را صرف آرایش و آبی آن نمود که کس اوقات او را تصدیق و
تخریب او دست را که جز و جمله آن از علم تخریق میرسد و این راه صحت کرده و تپا که درون را از انبساط پوشانید و نیز بره را تپا کرد
اگر این احوال در تحت سرخشت و دارو فیدیک *Phenidone* که در صفت عاری و جبری تاریخ قدیم نظیر انسان مینوچهر نامیده
تپا اگر درون سابقه آن بود و برای مخالفت تپا لای آن بخت است با کرده و بنده و بعد از یکدیگر آن دارای حاشیه دیگر میانی
به انگشت است اگر و درون با تپا تپا اگر و درون حاشیه است به جهت توقع است و چون عید و درون و بی حاشیه دیگر منوط نظر شما و اصل تپا
آنها بود و آن لحاظ را متدلس میباشند لذا اعتبار این جنبه آن در اینجا نمانده است و کمیته نیز در مورد متفق نظر او را می بود و چون درون

متوکل بود که از طرف عشق خود متوکل شد و هر سال چند نفر از این جنس اشخاص را مورد بخاری میزدند و هر یک از آنها یک کوزه
که محبت از دیگران بهتر باشد و هر کس این محبت در سینه جان بگریخت که عبادت بود از کینه پاید که هم با هم عشق و او
بصفت بر منوع غایش و اکثر اول کرده آن میباشند همچو کوزه را روی صورت خود یک کینه بسته و برای غایت تر از روی بدن
خود بر تن می زدند و از روی عجز و برای غایتی که می پسند که با یک چوب بسته اند و یک محبت بسته بسته نام ستودن
و میباشند تا تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را
صفتی تا تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را
میزد و خودش آنرا به دست میباید و در کار این عمل میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
آن که بعضی تعلقات از آنها باقی مانده است چنانچه بوده اند و تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را

که یونیس موسوم Aristophanes

ایشان که تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را
ای که کینه میزد و بعضی کینه میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
اکثر را که از تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را
میزد و خودش آنرا به دست میباید و در کار این عمل میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
آن که بعضی تعلقات از آنها باقی مانده است چنانچه بوده اند و تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را

و هر که ای بحالات جدید و هم محبت بوده در اشعار خود مجلس می داد و دست آن حکام را میزد و میزد و در آن کوزه میزد
بسی از او بود و در سینه خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد
نطق فصاحت - در آن نام او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد
حرف بزنند و تریز و در برای یکی ستودن این نام میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را
نم بود و بعضی در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد
نطق فصاحت - در آن نام او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد

از او هر قرن پنجم یعنی اشخاص این جنس اظهار میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند

در این نامین تعلقات خود میزدند و از کوزه را در خارج به هر فایده دوست آن هر یک از آنها با نام میزدند و از کوزه را
بسی از او بود و در سینه خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد و در اشعار خود او میزد
از او هر قرن پنجم یعنی اشخاص این جنس اظهار میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
از او هر قرن پنجم یعنی اشخاص این جنس اظهار میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
از او هر قرن پنجم یعنی اشخاص این جنس اظهار میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند
در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند و در بعضی دیگر خودشان آنرا میزدند و در قرن پنجم صفتی میزدند

آن وقت بهیشت میشدند و شروع نمودند تا قاضی از کتبی خبری سوخته در راه ستر باز شد و بدو سربازان آتی
از طرف و از جزیره شده بر پاهای آنها کردند و سوار آنها را بآن فرستادند و گویا این اول دفعه بود که پاهای تسم خسته و زده
و کتبی از قاضی از حکم ترین عاقل بحری خوب و پخته است آن اقا و اگر چه در میان این ملک بود لیکن افسران
را بهر بگویند که در وقت آن باید این ملک را در بر تان ضیافت نمود
از طرف و در نیاس که تیار داشت داده و در سواحل آن کوه سید کی از بلاد معتد به است را بهر طرف آورد و مال بهر جزیره
بسیار تمام و سواحل جزیره را که گرفت این جزیره به موقع مقرر داشت زیرا قاضی آن از آنجا که خاک را که در قاضی میگرفتند
هم سرباز دریای اطراف جزیره گرفت و جزیره نیاس و در نیاس پس از فتح این جزیره در سواحل شرقی لاکو که شهر تری
سفرت شد و قتل و غارت زیاد نمود

در ابط این فرغات آن پادشاه از هر طرف محاصره شد و از طرف که خوشان فایز گردیدند و پادشاه ایران توسل شد
آنها را به پادشاه ایران را که فایز آمد و در این راه تفرقه یافتند و چند نفر راه او فرستادند که نزد پادشاه ایران
رفته آمد و از پادشاهی به پادشاهت سفرت و بآن قاضی گفت قاضی از اینک فایز گردیدند و پادشاه ایران را و بگویند که این جزیره
آنها میباشند پادشاه را در جزیره بود و جزیره را از هر طرف راه خروج را بر آنها بنهاده این قاضی و پادشاه
جزیره آمده از آن جزیره بود و برای قاضی لازم بود و پادشاه را که در دهنه گشت واقع است سفرت لاکو را که از
شوی را به جزیره از آنجا که پادشاه برگردانند و پادشاه را که در دهنه گشت واقع است سفرت لاکو را که از
آن جزیره شوی را که نظر گرفت و قاضی را فایز شد و در جزیره کاری ازین ترقت و در این ملک تسم پادشاهان و پادشاهان
بر از این سربازان را که در جزیره بود و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت
سرم به بر از این سربازان را که در جزیره بود و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت
بر از این سربازان را که در جزیره بود و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت
آنها را از جزیره کتبی تری و قاضی را که در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت و در جزیره پادشاهت

گرفت و چون راه دریا به کتبی تری رسید و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
نمود و از جزیره سوار به پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
توسید بر سوار آتی که در جزیره بود برای پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
و از جزیره سوار به پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
کرده و در این تسم بر سوار آتی تسم کتبی تری پادشاهت
مست آن تسم پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
فرستادند کتبی تری و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
دفعه از شهر سربازان که در جزیره پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
مع نیاس ۴۲۱ - چون این دو جزیره از میان رفت و در آن نیاس و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
که مسعود بود برای کار آمدن این دو جزیره و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
آن وقت به کتبی تری و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
عربی دهان اخیر جزیره کتبی تری و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
لا به سربازی برای صلح حاضر شدند و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
سره است و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
دیگر را که به کتبی تری و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
را که در جزیره پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
چندی این قاضی خبر از پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت
داد و این آرا که در جزیره پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت

مع نیاس ۴۲۱ - چون این دو جزیره از میان رفت و در آن نیاس و در این راه پادشاه پادشاهت و در این راه پادشاه پادشاهت

diva clation

اوضاع داخلی هاست - در قیاسات داخلی بابت قرون تو آند از آنکه شواغیب پید باشد عده بسیار هاستی کم شده و بعضی
 آنکه جمعی و کجاست حق رسیدند و گردی و بعضی آنکه کما فی ذلک از ترک و خدای عمری بگردید و نترس که ده تمام است تری آمده بود
 در جاح قی که با جاذبه از فرغ میزند در این اوقات پس از چند فرود به پیشه هر چه جیت نقان میانیست بر مردم است
 گفت و در وقت آنوقت جلوه بر سید جمعی از اهل بر خور و این بیکر است قوت زیاد پیدا کرد و در خضر عا آگاهی که از هاست
 و در بلاد آسیای با کورت میر خنده و استگاه و در وقت فراد این بر کشیده و جاد است مشرق زنی بانو خست و حق زنده که میگردند و
 از راه (مناقصات) و بنا قوت در این راه یعنی شیر سبک زنده که پیش قدم بوده

این شیر و صغیر زنده که در قیاس است از که داد و داد و دنی یعنی افرو با و بنا قوت از هاست جاح قوی را هشت میگردند و بعضی
 خودشان امور را اداره میگردند و برای خود اختیار است و اینها را ت فرامید و در این ترتیب در هاست عده از اهل داری
 گفت و در وقت زیاد شده و همان اقسام امور بکلی را بار آورده و در وقت سارین را چندین رعایت میگردند و از
 دو فرقه یکیش شد یکی فرقه نجباء شریف که بر بعضی قوت این مقام را پیدا کرده و در دیگر فرقه بعضی که مرکب بود از بسیار
 و بعضی خضر از قوت بای محرم شده اند و بعضی دیگر که از اهل لای که صاحب قوت که در دین این
 فرقه و فرقه نجباء که اینها است قوتی برای خود قائل شده بودند و عداوت و کینه و خشم بود و در خرد بود و در کینه بود
 انتقال است بزرگ واقع شود

در این اوقات نیز از آن مجلس هاست محرم میشد و این سردار پس از فتح اوس ناموس تمام بلاد وانی آبیانی و باقی
 احاطت داشته و در وقت تصرف آورد و در کوشان را بطور کثیم شیر داد و خودش نیز از طرف هاست فراموشی کل شد نیز از
 که وانی اداره حبه جاده و ریت و شست بکلی شل سارهای ایرانه و قار میگرد و دومی در دایه میگردید و کرده بود که با
 نیست با و در است نه اندان را می مید شد و برای او حبه میانه و تر با میگرد و نیز از رنجان افاد در اوضاع هاست
 غیر ای بود و امور را اصلاح کند از عهد میزد و این بود که عطف خضر با واده سخن باشد زیرا این سکه هاست میگرد که
 غایب سولین بی عرض و اوق بر روی کار پانید بهتر این است که اتفاقا هم افرو را و هر یک حق رسیدن سلفت داشته باشند

تا بزرگ از آنها که بهتر و شایسته تر هستند با تمام قانی آند نیز از خودش هم افرو را و هر یک که در قیاس هاست و در وقت
 و به نوبت میخواست است راه را برای قوش باز نماید عداوت از آنکه از قیاس و از آنکه در آسیا و شت افاد و او را عداوت
 از جاذبه و جوگر می گردند و چون این پادشاه هاست جمعی از سبزیان و خد نیز از قیاس و اقامه ام نموده و در دایه میگردید
 نوزاد و از این بریند نیز از برای بیکر بکلی خودش از دست زد و از راه دیگر اقامه نمود و بعضی که چون از نصیر *نصیر*
 پادشاه و گذشت که هاست بر او نه کشید و سلفت رسید و با سوارام آورد و نا آند را پس برادر پادشاه منوی سلطان شد
 نجیب اینک عداوتش را به است او با تمام دهر از زبانی اگر چه ظاهر سردی غیر بفرمایند و یک پای او گفت بود و کن نرم
 کما فی ذلک و است و پس از این سلفت اقامتی با عداوت نیز از نوزاد

حکمت هاست با ایران - و است ایران چون دید هاست قد است زاده و اصل کرده و صاحب اختیار بر آن شده از بلاد
 برای با آن مصرف گردید و از خدی قیاس نیز پادشاه و وانی آسیا و نیز ترقی سکیر و سیافون پس از مر هاست از جانب
 از روی ده نیز از طرف وانی در صدد و تصرف قلی آنها بر آمد و از مرز به هاست نوس شد هاست مقداری قوت آسیا
 فرستاد و این قوت با بعضی قلی پیش رفتی حاصل کرد و از بسیار پادشاهان و از سز و کرد و سردار و گردی و کوم به و سبک
 امور و حکمت با ایران نموده این سردار پادشاه پس قوی سیافون و قار با و جاده انداخت و در چند مورد و بین صاحب
 شد با فرم با سیافون صاحب قوتی سلفت داشت ۳۹۷

حال بعد از است هاست از زبانی را با سنده و عسکری بسیار قوت و دینی مرکب از بی نفر هاستی برای شاه و به راه داد
 روانه کرد که نیز از نیز فرود آمد و نیز از در میان و باغبان بسیار نموده و حرام بسیار داشت و چون به نوبت رسید از زبانی
 را بطول خیالات خود سازد از زبانی چون دید او بود نیز از دایه و شانی با و اندازد و شل این است که به نیز از را
 پادشاه منوی میداند نسبت با و سوزنی پیدا کرد و نیز از صاحب انجید و با و سوزنی در جنب سبزیان گرفته و سبزیان و از زبانی
 تدا و بر قوت سیافون را به نزدیکی شرافت نید و با صحبت سوزنی و با و انداختن آمد با پادشاه ایران نسبت سیافون
 شیر شده و از سز و دین نوزاد سار و پادشاه بر روی که با سیافون آمد *Caltraust* نام داشت و نیز از

این سنگین بود (برپیت) برپیت: این زینت حرکت قوآن و عیادت نظای طلی می شد در این زبان معرّاق قوآن و در زبان
مکتب از زبان مزبور شده بود این سر زبان بود که در این است درگاه حیف اهر تر و در گشت تر از سر زبان
حق بود و نیز است برای آنها که سبک تر و کاری تر زینت داد سپاراکه سبک تر و شیرین و نیزه بار چند تر و سبک تر قرار داد قوآن
را به بخت که سبک تر است که در مجموع خنک بهجات شعله متوجه می شد و در هر حرکت سبک تر و در بلاد قوآن را عادت داد
در هر جا برای خود انگشت حرکت بر جنب دیده و باره آخری نمی سبک تر می شد و این قوآن سبک تر و جدید را که انگیز است
ترتیب دارد و در نیابت هم سر زبان (پتا Pelta) می کشد به جهت مخفی زبان چند که قوآن
جاست بر قوآن برپیت از جاست متده زینت و ترجیح داشته

خاندان Antalcidas ۳۸۷ - آنتی داسکلیس ایران کم کم دارای نفوذ شده و دست تصرفات سابقه را بر سر
خاک ترازول بلاد پسین را منحصر کرده و حتی امپراتوری پارس را تحت نفوذ آنتی داسکلیس در دست ایران گردیده پارتیا
نیز دست خادمانه زیر اختیار بسته و در آن همه امپراتوری و مملکت ایران را در دفر و غایتی شخصی موسوم به
آشاسید کی را برای همه اتحاد و صلح بسیار دفر شده و آنها چون از این مطلب مطلع شدند که کون را از سر خود که اجرای مقصود
است را به عوگری که آنها ترسیدند و اتحاد پارت را ترجیح داد و که کون را توقیف نمود و بدین ترتیب آنتی داسکلیس از
شهر شوش به تخت ایران برد و آشاسید کی حضور را با آنکه از کسی مذکور است خود پادشاه ایران بر حسب کجی اراده خود را در حضورش
را بر پیمان ابلخ خود ستر اسپارته غایتی که من من و پیمان را دعوت کرده کم پادشاه را برای آنها فرستاد و بدین ترتیب
و بلاد و ریاضه آسیا و جزیره قس با پادشاه ایران متحد شدند و پادشاه را در همه ملک و خواهر بزرگ و کوچک و پسر و دختر و همه
و جزیره از جزایر عربیه که کافی است و دست تصرف آنتی داسکلیس خواهر بود هر کسی این همه نام و خانگی را با پادشاه ایران و خانگی آنها که توان
بریند و طلب فراهم کرد و عرض می پادشاه ایران این بود که بلاد و ریاضه آسیا و جزیره را که در مملکت ادواج مانند تصرف کرده
و آنتی داسکلیس مشرق و مغرب باشند تمام من و ریاضه و آنتی داسکلیس کم را بر سر بسته و پادشاه است تصرف و خود می تواند همه
همه آنکه از همین قرار کم پادشاه ایران من و ریاضه و مملکت گردید و موسوم به خاندان آشاسید کی یعنی بلاد و ریاضه

و از حق طلبی آن که کسی خواسته متصرفات ما را بدست خود بدارد آنها را بجز قیامت محرومیت خداوند آنرا نمیداند
و در خوش بینی دارا که در بار این پادشاهی است و بویژه پند و اندرز در بار پادشاه ایران خداوند آنرا نمیداند که استوار قرار
داد و بر این یوازانه تفریق و ستیزا پدید آمده شخصی آتش زبانش همین گفته را ایراد کرد و گفت (این قایل و امانت بهایت نسبت
به ایران باب نیست است) آتش زبانش جواب داد (قایل از طرف ایران است از جانب بهایت)

فصل کاغذ در ہر - اقدار طلب

رفقا جابرانه است در بیان - پس از عهد نامه آتشسید این اشاق بلاد یونانی بنه خود و هرگاه هم غنائی که خود شنیدند
لکن بهارت بخوبی است از این ترتیب مشاهده کرده بر تمام زبان استوایی خویش را برقرار سازد و در مورد راجع شهری را نگذارد
تقریباً و تقریباً داشته اند اینای قهقاری و بقادر حقوق آنها گنجانست همین بقادر است چنانچه که بیشتر در سید و در قس بزوانی است
ایالتی شرفیه و اقامه در آرمادی در گنجی خیزه ایست قرقی نداده و با ایالت آرکلی همراهی کرده و بدین بهارت هم کرد
بجای است این قصیر چهار شهرشان را نهادند سازند و چون از اجرای این حکم سرچشمه بکشد قرقی بهارت به انجا رفت چهار شهر را
غراب کرد و ساکنین فتنه را در چند قریه مشرق نمود و گیر از اقامه است بهارت بکشد در و یک است یونانی بلاد که ملک را بر قبه
مطلب که در قدیم الایام در آن ولایت استوایی است قریب و حرکت خود

[illegible]

[illegible]

باین امر پرداخت گویند زیرا زنی ساخت که در تمام اوقات غمناهی در آنجا میبرد و خلق حکم نمود که بی نصف سر خود را
تیراشاید برای اینکه تا وقتی که مرغانی نمیدانند بخورند چاییده بر این یعنی اوقات خارج شهر میرفت و برگردان
داشته که به بخت بد میدید و بعد از خنده اشاریها نگامهای نیزه دریا دکان را از سنگ ریزه پر میکرد و با خیال
بطوری حرف میزد که صدای او بر صدای موج دریا شوق میآشت باری بلکه این گفتار صدا را وقت داد و هرگاه
راکه در موقع خلق لازم است ذی خویش ساخت و خلقت مان پیدا نمود و دستیک در پس تنی دوباره بای خلق گذشت
تمام مردم به اختیار مجذوب یادت او شدند و دوست با آنها مسکین کردند از جنگ بی قیاس بودند هم عقیده شده و همراه پادشاه
بهیچ و مؤثر تر نیست آن را بنمایاند با چنانچه حدیه ترحمه و بعد از کمالی در راه حفظ استقلال ملی ترسند و اظهارات هواخواهان
صح و صافست دار آموخته به بغیر نه تقوّه قربان بپا داشته مقدره و تدبیر میکنند و انجام خدمت اورا تأخیر انداخت
این است که اورا یکی از بزرگترین اهل حق عالم میدانند

[illegible]

و بجای بریانود مردم و از بفرمانی اختیار کرده حاضر دفاع شده فیلیوس در بهار است باز گرفت و چون ترسیده
میدرفت را تصرف آورد و تمام ملل یونانی اسلام داشت که بموجب روایت قدیمه مخالفت این عهد با برپا داشتند
محو شود و جمیع انگیزه مردم وید را تصرف خوانده تمام یونان را جنگ با آنها دعوت کرد غالب ملل برینخی این جنگ
و جنگ کردند که هر یک از آنها که بکس و بکس رفتی که طلب داشته بودند همه کشت کردند فیلیوس و چون از آریون را
صرف تیرت جنگ رسانید و چندان دشواری را در خود ندید و چون در دود و دود این جنگ و چنانچه در هر خانه بود و بر این کد که
را که بکس نسبت بخواند آن بد نشد خلاصه در ادای فیلیوس بود و غالب و دکن باخاره در یک جنگ کشت خورد
و چون در هر یک دشمن خواهی افتاد و خود را چاک کشت و این فیلیوس بگو ایستاده و در ادای و برایت بزی همه و جمیع بکسی
از فیلیپ از دانه قدرینه است که در فیلیپ که برای اجرای تعهدش در یونان شش ضلعی بود و در ادای شده و چون عهد
او را کشت و دانه فیلیپ کشت و در دانه هم با همه از زادی که در دوش میزد را که در انزوب بکس بسته
و بدتر تیرتالی *Pagade* را تصرف آورد و هم که دید مبرتر بوس را نیز تصرف شد و اما آنها همه از راه دریا
توقنی بآن شط فرستادند و فیلیپ بفرستادند پس از آنکه با همه در میان جنگ افتاد و شط را که وید تمام بیاختی همه
آریون را صرف خارج جنگ نموده و غالب زد و خود را با شرف و شرفه امان طلب چون دیگر سربا که برای حمایت جنگ
نداشته با درگاه ایران توفیق شد و پس بول منور این اعانه از او گرفته شد

[illegible]

[illegible]

با که آثار نبی صاحب اختیار را که ز شایسته شده که مردم را در راه هدایت و سعادت از ان منحرفی او بجا می آید و از افعال او افعال
گفته و پس نبوت ائمه که باقی از خیریه نبیین برین گفته و آنها را در سنه ۲۹ کشف داد و در اطلالی برین موم را
و کرد و آن را گرفت و در اصل *latium* و *eternum* را بجا که از همه آثار از آثار انان نبوت آورد و حق ابد
سی و شصت سال ملک که در هر روز *Depos* پانصد است از او برین مردم *Depos* پانصد است از او برین مردم
بر بود و در این جهت غنی بودیم به *Deion* و با عبادی او را افعال کم بود برای غنی و ملی از او نیز از صاحب غنی و عبادی
علم مناجات کرده و ده و پس می از گفته شدن در آن صراطیان غریب و است ۲۴

[illegible][illegible][illegible]

عزت زوال و نمان - هر چه عزت شرف بقوط آن از آنهم عطف و واقعه ارادت :
اول آنکه این عزت همراه مغف و بدو غری آن بجز نباشد ، هم مظهر و مظهر است و اصرار نماید تا به هر حواله و اصرار
تا به مغف و بدو غری آن بجز نباشد

[illegible]

و ملایک *Malik* و از عمارت که در آن زمان با فقه ملاطفت یافت بر آنجا سرکشند و آنگاه ملاطفت
 با بنابر ایافته تا مدت دو سال تمامی آنجا را تصرف و از خوشی ساقط و می از جا بر آید و در این مردم این مکان
 در این خسته بماند و در این زمان که در وقت غیبه *Pygmalion* بود و در این زمان که در وقت غیبه
 معتمد با ملک و ایالات خرد شده و بجای فراتوی دارای ام *ducathuk* و در آنجا که در دیر و ملک *venice*
 که کشتهای و کار صیقل اصل کرده بود و اگر خبر ایرایش را سر قشقه کا شمشیر برده می بود و از آنجا که در این
 قطعه جنگی ترکها و دیوانان نیز بهیچ وجه و کار کرده و در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که
 در سال و در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 از تمام آن فضا سر و نشان کردند و در هر جا به دستار و عمارت بنشین صلب گردید و از این طایفه و در آنجا که
 نایب بهیچ وجه و در این بر عمر خود باقی از و با و در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و در این موافق که کل ام چنان در این وقت مدول داشته کار و در این وقت حاصل نموده و در آنجا که در آنجا که
 و در این در گذرگاه *navarin* (بول قهریم) در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که
 خوانند که داخل مرده شده بودند و در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 تا زمانه این سرزمین با و در سلطنت آنجا که در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بر پا شده و انار که سلطنت بر پا شده و در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که
 زشت و در دوزخ و در ۱۴۴۰ هجری که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

قوت برین ملک الکاتب چه از آنکه از قوت و الا و ج ملک الیوم
 قدر بآن قدر هم و در قهریم و الا و ج ملک الیوم
 اسلم بپایه و در قهریم و الا و ج ملک الیوم
 من الا و ج ملک الیوم و الا و ج ملک الیوم



